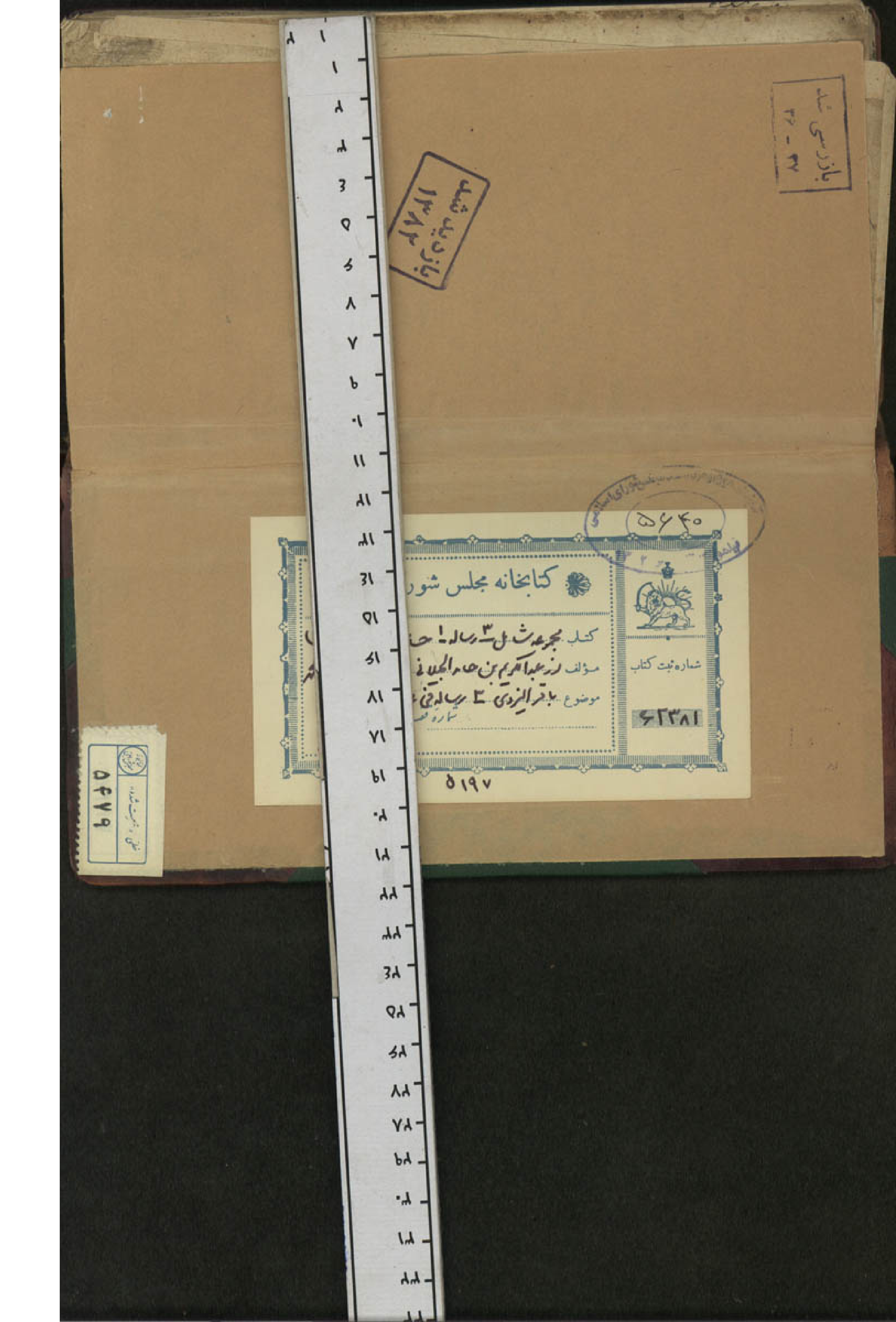
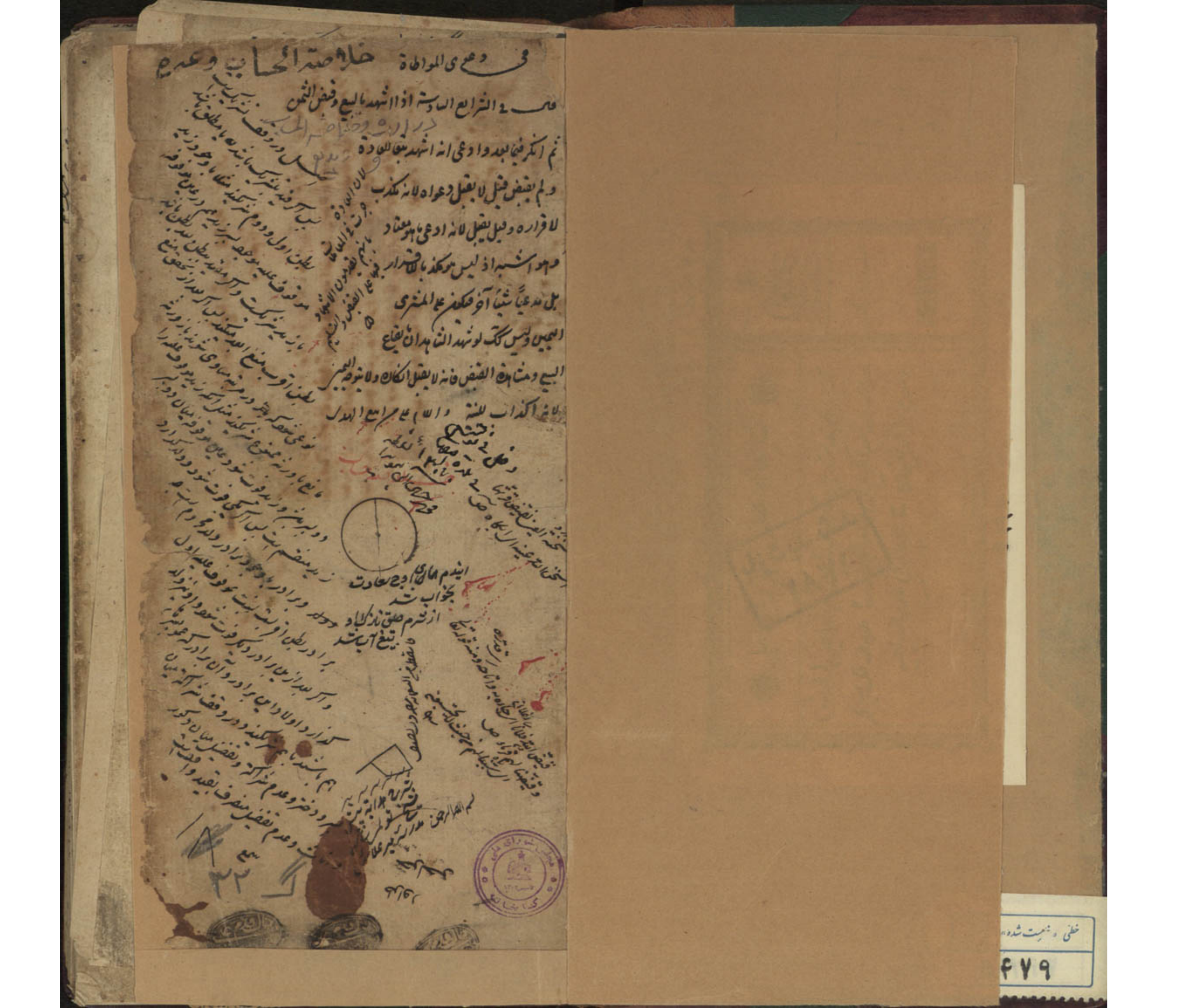



کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۶۲۳۸۱
کتاب
مؤلف
موضوع
۵۴۷۹
۵۱۹۷
۵۶۴۰
۵۴۷۹


کتابخانه مجلس شور
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۳۸۱
۵۱۹۷
۵۶۴۰
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
بازدید شد
۱۳۸۲
۵۴۷۹



فی دعوی المواطاة خلاصة الحساب وعدم

قال فی الشرایع السادسة اذا اشهد بالبیع وقبض الثمن
ثم انکر فیما بعد وادعی انه اشهد تبعا للعادة
ولم یقبض قیل لا یقبل دعواه لانه مکذب
لاقراره وقیل یقبل لانه ادعی ما هو معتاد
وهو اشبه اذ لیس هو مکذبا للاقرار
بل مدعیا شیئا آخر فیکون علی المشتری
الیمین ولیس کذلک لو شهد الشاهدان بایقاع
البیع ومشاهدة القبض فانه لا یقبل انکاره ولا یتوجه الیمین
لانه اکذاب للبینة والله العالم من شرایع العدل

... ودر ... هذا الكتاب ...

... الثالثة ...

ضرب التوضيح ويسمى الضرب بالطول وطريقه ان تضع المضروبين طولاً بحيث يكون الآحاد تحت العشرات ...
المآت وهكذا الى ... بين السطرين فرجة تسع العمل ثم تضرب على مراتب المضروب في واحد واحد في مراتب المضروب فيه
وتثبت الى حاصل في تلك الفرجة آحاده بازاء المرتبة المضروب فيه وعشراته فوقها ثم تمحو العدد الذي فرغت منه
من المضروب ثم تنقل مراتب المضروب فيه الى الاسفل بمرتبة وتضرب على المراتب الباقية في واحد واحد من مراتب المضروب
فيه على قياس ما دريته قبيل هذا وهكذا الى ان يتم العمل فلنورد في هذا المقام مثالاً لتوضيح المرام فنقول اذا
ضرب هذا العدد ٢٣٤ في هذا العدد ٥٦٧ فنضعهما في سطرين هكذا ٢٣٤ / ٥٦٧ ثم اضرب الاثنين في الخمسة و...
العشرة بازائها والواحد المحفوظ للعشرة فوقه ثم في الستة واثبت الاثنين من الحاصل بازائها والواحد فوقها
... ثم في السبعة واثبت الاربعة بازائها وزد الواحد على الاثنين ثم انقل مراتب المضروب فيه الى الاسفل
محو العدد الذي فرغت في ضربه فصار هكذا ... ثم اضرب الثلثة في الخمسة ثم في الستة ثم في السبعة وزد ...
على ما بازائها من مراتب الحاصل ثم انقل مراتب المضروب فيه الى التحت بعد محو العدد الذي فرغت من ضربه على المنوال ...
... فصار هكذا ... ثم اضرب الاربعة في مراتب المضروب فيه واحداً بعد واحد وزد الحواصل على الحواصل
١٣٢٦٧٨ والمحاذاة اي في طرق الضرب المحاذات وهو ان يوضع المضروبان بحيث يحاذي آحاد احدهما لآحاد ...
وعشراته لعشراته وهكذا وتضرب اول اعداد المضروب في كل مرتبة من المضروب فيه بصورته ويرسم الحواصل ...
ثم تضرب العدد الثاني في المضروب في كل واحد من المضروب فيه وترسم الحواصل في سطر آخر تحته لكن يجب ...
محاذية لما ... وهكذا ثم تضرب العدد الثالث كما تقدم وترسم الحواصل تحت السطر الثاني لكن بتأخر مرتبة عنه وهكذا
ويرسم بتأخر مرتبة مرتبة حتى لا يبقى بعدك عدد فان كان الحاصل في كل ضرب اقل من عشرة رسمته بعينه ولو كان ...
رسمت الزائد وحفظت لكل عشرة واحداً في الذهن لتزيده على حاصل ضرب ما بعده ولو لم يكن له آحاد فتضع صفراً او ...
كما تقدم وزد المحفوظ في الى التي على حاصل ضرب العدد اللاحق ولو كان اللاحق صفراً فضعف ما معك في المحفوظ ...
المجموع في صفر فتضع اصفار الحفظ المرتبة واستأنف السطر ثم اجمع الجميع وهو حاصل الضرب مثاله اذا ...
هذا العدد ٢٧٥٣٤٥ في ذاك ٣٠٥٦٤ كتبناهما متحاذيين كما عرفته سابقاً ثم ضربنا الخمسة في كل مرتبة من ...
المتحاذية بصورتها ورسمنا الحواصل في سطر ثم ضربنا الاربعة كذلك ورسمنا الحواصل تحت السطر الاول ...
لكن بتأخر مرتبة كما تقدم ثم ضربنا الثلثة كذلك ورسمناها تحت السطر الثاني متأخرة كما تقدم وهكذا الى ان ينتهي العمل
اجمع فهو حاصل الضرب وهذه صورته ٢٧٥٣٤٥ هذا الطريق هو المكتوب على حاشي الشرح ...
والذي اورده الاستاد في شرح ... له ٣٠٥٦٤ هو ان يوضع المضروبان متحاذي الآحاد والـ...
وهكذا ويعزل الاخير او الاخير ما هو انقص ٨٢٦٢٨٢٤٥٨٠ مرتبة والذي يحاذيه مع ما على يساره ...
في موضع وتضرب احدهما في الآخر والآخر ١٥٢٨٢٠ ما هو انقص مرتبة في مرتبة الآخر ويثبت الحا...
بحيث يحاذي آحاده المضروب فيه ١٢١٥٢٥٦ ثم ننقل الى حاصل مرتبة الى اليسار ونثبت من المضروب ...
ما كان على يمين اللتين اثبتا اولاً وعلى يمينها ٩١٦٩٢ ... متحاذيين ونضرب احدهما في الآخر وما على يساره ...
والآخر فيما على ... وهكذا الى ان يتم العمل ٢١٣٩٤٦٨٠ مثاله اذا اردنا ضرب ٤٣٢١ في ٧٦٥ ووضعناهما هكذا
٤٣٢١ وعزلنا السبعة مع الثلثة التي فوقها والاربعة التي على يسارها فاثبت هكذا ٤٣ / ٧٦ وضربنا السبعة
في الثلثة والاربعة واثبتنا الحاصل فوقها هكذا ... ثم انقل الى حاصل الى اليسار واثبتنا كالذي بين
المرتبتين الثانيتين من المضروبين وهما الاثنان والستة على يمينها صار هكذا ٣٢١ / ٤٢٢ / ٧٦ واضرب الستة في الثلثة
والاربعة واثبت الحاصل فوقها واضرب الاثنين في الخمسة والسبعة واثبت الحاصل فوقها واثبتا من بين
الاوليان على يمينهما صار هكذا ٣٢٨٣٢ ثم اضرب الواحد في الخمسة والستة والسبعة وضرب الخمسة في
الاثنين والثلثة والاربعة ٤٣٢١ / ٧٦٥ واثبت الحواصل فوقها فحصل هذا ٣٣٠٥٥٦٥ وهو المطلوب
انتهى ولو لم يوجد للاول مطابق لكان اصطلاحاً ... ومن طرق الضرب الضرب بالاصفار
والى هذا اشار بقوله وتجربها وهو ان ينقص من مراتب عدد المضروبين واحداً ويوضع الاصفار بعدد ...
ويضرب كل واحد من مراتب احدهما في كل من الآخر ... بوضع آحاده الى حاصل مكان ...
في المرتبة التي قبل ... مراتب العدد ... مثاله اذا ضرب ...
... ٤٣٢ ... ٨٧٦ ...

بسم الله

١٢٣٤٥ ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی افضل المرسلین محمد خاتم النبیین وآله وعترته المعصومین اجمعین اما بعد این رساله ایست در بیان حساب فرائض مشتمل بر یک مقدمه وچهار مطلب که احوج الخلق الی عفو ربه الرحیم عبد الکریم بن حامد الجیلانی الرشتی مسکنا السبزواری موطنا تذکرة للاصحاب در قید تحریر در آورده ومن الله التوفیق وبه الثقة والاعتصام مقدمه اولی در بیان معنی مخرج سهام ودانستن مخارج فروض سته که در کتاب الله مقدر است طریقه اصحاب حساب البنت آن اخراج کنند حصه واحد از ارباب حقوق را بنوعی که در شرع بجهت ایشان مقرر شده از اقل عددی که با کسر بر ایشان قسمت شود ودر اصطلاح این طایفه اصل مال ومخرج سهام عبارت از آن عدد است وحصه هر واحد را منسوب بآن عدد میسازند پس مخرج اقل عددیست که جزء مطلوب صحیحا از آن بیرون آید ومخارج فروض سته شش است زیرا که نصف از اثنین وثلث وثلثان از ثلثه وربع از اربعه وسدس از سته وثمن از ثمانیه صحیحا

بیرون می آید بدانکه وارث اگر سهمی از سهام مذکوره دارد او را صاحب فرض و اگر سهمی مشخص ازین سهام ندارد او را صاحب قرابه گویند

مقدمه ثانیه در بیان نسبت عددی و آن چهار است اگر دو عدد باهم مساوی باشند آنرا متماثلان گویند مانند چهار و چهار و اگر یکی از دیگری کمتر باشد اگر کمتر بیشتر را فانی کند بدو مرة یا زیاده که چیزی باقی نماند آن دو عدد را متداخلان گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر کمتر بیشتر را فانی نکند پس اگر از انداختن کمتر از بیشتر را فانی بیکنوبت یا زیاده عدد ثالث بهم رسد غیر واحد که آن عدد ثالث را از ان دو عدد توان انداخت که چیزی باقی نماند ان دو عدد را متوافقان و متشارکان نیز گویند یعنی ان دو عدد باهم شریک و موافقند در کسر یکه عدد ثالث مخرج آن کسر است مثل شش و ده که شش را از ده انداختیم چهار ماند چهار را از شش انداختیم دو ماند دو را از ان دو عدد انداختیم چیزی باقی نماند پس دو مخرج کسر نیست که شش و ده در ان موافقند یعنی اقل کسر یکه شش و ده در ان شریکند نصف است و برین قیاس در ثلث و ربع و غیر ان موافقه و مشارکه

آن دو عدد

آن دو عدد در الجزء ثالث اعتبار باید کرد پس اگر عدد ثالث ثلثه باشد موافقه بثلث است مثل ستة و تسعة و اگر اربعه باشد موافقه بربع است مثل ثمانیه و اثنی عشر و همچنین اگر عدد ثالث عشره باشد موافقه بعشر است و اگر احد عشر باشد بجزء احد عشر است و هکذا فی سایر الامثله بدانکه توافق را بمعنی دیگر اطلاق میکنند و آنرا توافق بمعنی اعم میگویند کما قیل المتوافقان هما اللذان اذا اسقط اقلهما من الاکثر مرة او مرارا بقی اکثر من واحد فیشمل المتداخلین کالاربعة و الثمانیة و غیر المتداخلین کالاربعة و الستة و علی هذا فکل متداخلین متوافقان و لا ینعکس چنانکه معنی اول را توافق بمعنی اخص میگویند کما قیل المتوافقان هما اللذان یعدهما عدد ثالث و لا یعد اقلهما الاکثر سواء تجاوز الاقل نصف الاکثر کاربعة و ستة ام لا کثمانیة و عشرین و ان ~~لم نصف الاکثر کاربعة و ستة ام بینهما توافق~~ بالربع بالمعنی الاخص و علی هذا فالمتداخلان غیر متوافقین و اگر از انداختن کمتر از بیشتر عددی غیر واحد نماند آن دو عدد را متباینان گویند مثل نه و هشت

مقدمه ثالثه در بیان کسور و مخارج ان کسر بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد مثل

سدس یا ثلث یا جزء از جذر عشر مثلا و مرکب و آن دو قسم است
اول معطوف و مراد از آن متعدده است مثل ثلث
و سدس و خمس هر گاه بر سبیل عطف واقع شود دوم مضاف
و مراد از آن کسر نسبت از کسر دیگر مثل نصف خمس مثلا بدانکه
مخرج کسر مفرد همان عدد است که آن مفرد را با آن عدد
می‌خوانند مثل سدس که مخرج آن شش است اما در مخرج معطوف
نسبت باید دید هر یک از مفردات از ابا دیگری اگر تداخل
باشد مخرج کمتر را طرح میکنند مخرج بیشتر را با مخرج کسر دیگر
نسبت می‌بینند اگر کسر دیگر باشد و الا عدد بیشتر مخرج مشترک است
و اگر توافق باشد جزء وفق یکی را در دیگری ضرب
کرده حاصل از ابا مخرج کسر دیگر نسبت باید دید اگر کسر دیگر
باشد و الا حاصل ضرب جزء وفق یکی در دیگری مخرج مشترک
است و اگر تباین باشد مخرج یکی را در دیگری ضرب باید
کرد و حاصل را با مخرج دیگر نسبت باید دید اگر کسر دیگر باشد
و الا ضرب یکی مخرج در دیگری مخرج مشترک است و اگر تماثل
باشد اقتصار بر احدی کرده از ان مخرج مشترک باید
ساخت و برین قیاس در کسور متعدده ملاحظه
باید کرد مثلا هر گاه خواهیم اقل عددی پیدا کنیم که
ثلث و سدس و ربع و خمس داشته باشد نسبت میان
مخرج ثلث و مخرج سدس ملاحظه کردیم تداخل بود

مخرج کمتر

کسور ۳

کسر ۳

مخرج کمتر را طرح کرده مخرج بیشتر را با چهار که مخرج ربع است
نسبت دیدیم توافق بنصف یافتیم نصف احدیرا در
دیگری ضرب کردیم و دوازده را با مخرج خمس نسبت دیدیم
تباین است احدیرا در دیگری ضرب کردیم شصت
شد پس مخرج مشترک کسور مذکوره همان خواهد بود
اما در مخرج مضاف مخرج کسور را بلا ملاحظه نسبت در
دیگری ضرب باید کرد مثلا مخرج نصف سدس از
ضرب دو در که مخرج نصف است در شش که مخرج
سدس است حاصل میشود مطلب اول در درست
نمودن فریضه هر گاه در میان ورثه صاحب فرض
نباشد اگر همه مساوی باشند عدد رؤس ایشان
فریضه خواهد بود مانند چهار پسر و اگر مساوی نباشند
هر واحد از ذکور را دو سهم و اناثی را یک سهم حساب
کرده مجموع آنرا اصل مال میسازند و هر گاه همه صاحب فرض
باشند چنانکه در کسر معطوف مذکور شد نسبت میان
مخرج سهام باید دید و مخرج مشترک را پیدا کرده
فریضه ساخت و هر گاه بعضی صاحب فرض و بعضی
صاحب قرابه باشند مخرج سهام صاحب فرض را
فریضه باید ساخت و حصه هر واحد را درین دو
صورت بایشان قسمت باید نمود اگر قسمت شود

دوازده شد ۳

نصف سدس

فرض

منکسر بدر

واکر قسمت نشود با فرقه واحده منکسر خواهد بود یا برا
اکثر اکر بر فرقه واحده منکسر شود نسبت باید دید
میانه حصه که باین ان رسیده و رؤس ایشان
اکر توافق باشد جزء وفق را از عدد رؤس در فریضه
ضرب باید کرد مثل پدر و مادر و شش دختر فریضه از شش
سدسان از پدر و مادر ست و بر ایشان قسمت
میشود اما ثلثان بر دختران منکسر ست میانه چهار سهم
نصیب و عدد رؤس ایشان توافق ست بنصف نصف
رؤس را در فریضه ضرب کرده حاصل را بر کل قسمت
میکنند واکر در صورت مذکوره بدل شش دختر دو نفر
پسر و دو نفر دختر باشد هر پسر را دو دختر حساب کرده
سهام مجموع ذکور و اناث را رؤس اعتبار باید کرد
هرکاه خواهند بدانند که در صورت مذکوره نصیب
هر واحد از ورثه چند سهم ست هر چه از فریضه اول
قبل از ضرب بهر یک از ورثه رسیده بود چون در
جزء وفق رؤس ضرب کنند حصه اولی از ضرب
ان خواهد بود واکر تداخل باشد توافق اعتبار باید
کرد بجهت انکه عدد رؤس از عدد سهام تنها بیش ست
و عدد کمتر بر بیشتر قسمت نمیشود و لا بد تصحیح
بر وجهی می باید کرد که بر منکسر علیه بدون کسر قسمت

واناث ص

خواهند بدانند ص بدر

تداخل بدر

مستکه ص

[illegible]

شود

شود و اعتبار تداخل با موجب ابقاء فریضه ست
بحال خود و یا مستلزم طرح اقل و ضرب اکثر ست در
فریضه و بر تقدیر اول فریضه از مرتبه خود تصعد
نمیکند و بر تقدیر ثانی باضعاف مرتبه اعتبار توافق
صعود میکند و بنا بر قاعده اصحاب حساب می باید که
فریضه از اقل عدد درست شود پس ناچار این تداخل
را توافق اعتبار میکنند و توافق بمعنی اعم میگویند
چنانکه در بیان نسبت عددی اشعار باین معنی شده
تا اقل عددی پیدا کنند که آنرا در فریضه ضرب کرده
سهام هر واحد را بانان قسمت کنند و این توافق
نزد فقهاء رضوان الله علیهم در سهام و رؤس
معتبر ست پس ملاحظه باید کرد که اقل کسر که در عدد
رؤس و سهام هست و باهم موافقند کدامست آن
کسر را از عدد رؤس باید گرفت و در فریضه ضرب کردن حاصل ضرب
درست قسمت شود مثل پدر و مادر و هشت دختر
فریضه شش ست ثلثان سهام دختران بر ایشان
منکسر ست و میانه نصیب و رؤس ایشان اگرچه
تداخلست توافق بربع اعتبار میکنند بواسطه انکه
اقل کسر که چهار و هشت در آن باهم موافقند ربع ست
ربع رؤس را در فریضه ضرب کرده حاصل را قسمت

میکنند و اگر میانهٔ نصیب و روس توافق بجمیع احیفی
واقع نباشد کل روس را در فریضه ضرب میکنند اعم از آنکه
تباین باشد مثل پدر و مادر و پنج دختر فریضه از شش
است میانهٔ چهار سهم نصیب و روس دختران تباین
است عدد روس را در فریضه ضرب کرده از
سی قسمت میکنند و هرچه از فریضهٔ اول قبل از ضرب
بهر واحد رسیده بود چون در عدد روس ضرب کنند
حصهٔ او بعد از ضرب همان خواهد بود با آنکه هیچ یک
از نسبت اربعهٔ مذکوره متحقق نباشد مثل دو نفر برادر
مادری و دو نفر خواهر پدری فریضه از شش است نصیب
اخوهٔ مادری بر ایشان قسمت نمیشود و میان نصیب
و روس ایشان از اقسام نسبت عددی متحقق
نیست لکن مساوات اگر واحد داخل عددی نیست عدد در صورتی
صورت مذکوره نیز در اصل فریضه ضرب کرده
حاصل را قسمت میکنند اما اگر فریضه بر اکثر از فرقه
واحده منکسر شود و نسبت باید دید میانهٔ نصیب هر
فرقه و عدد روس ایشان اگر توافق باشد روس هر
فرقه را بر جزء وفق او رد باید کرد و اگر میانهٔ نصیب
و روس هیچ یک از ورثه توافق نباشد روس فرقه
را بحال خود باید گذاشت و اگر میانهٔ نصیب و روس

بعضی

و بعضی توافق باشد دون بعضی روس طایفه صاحب وفق را
بر جزء وفق او رد باید کرد و روس طایفهٔ دیگر را بحال خود
گذاشت بعد از آن در هر قسم از اقسام ثلثهٔ مذکوره
نسبت باید دید میانهٔ اعداد روس بعضی با بعضی اگر تماثل
باشد اقتصار بر احدی کرده در اصل فریضه ضرب باید کرد
و اگر تداخل باشد اقل را طرح کرده اکثر را در فریضه ضرب باید
کرد و اگر توافق باشد جزء وفق احدی را در دیگری ضرب
کرده حاصل را در اصل فریضه ضرب باید نمود و اگر تباین
باشد احدی را در دیگری ضرب کرده حاصل را در فریضه ضرب
باید کرد پس در هر قسم چهار صورت متحقق است که
در ضمن دوازده مثال در تحت اقسام ثلثه بیان خواهد
شد قسم اول که میانهٔ حصه و روس هر فرقه توافق
باشد باعتبار ملاحظهٔ نسبت میانهٔ اعداد روس بعضی با
بعضی در ضمن چهار مثال مذکور میگردد مثال اول که ا
عداد روس بعد از رد بجزء وفق با هم متماثل باشند
مثل هشت نفر برادر مادری و ده نفر برادر پدری و شش
نفر زوجه در صورتی که مریض از چهار نفر زوجهٔ خود دو
نفر را طلاق گوید و دو نفر دیگر را بالعقد در آورده و
دخول کند و در آن مرض فوت شود و از زمان طلا
ق تا وقت فوت یکسال نگذشته باشد که هر شش نفر

میراث بیرغم فریضه در مثال مذکور دوازده ست بواسطه
انکسار زوجات ربع و اخوه مادری ثلث بیرغم ربع
چهار ست و مخرج ثلث سه و بین المخرجین تباین ست احد
مخرجین را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد چهار سهم
نصیب اخوه مادری برایشان قسمت نمیشود و میانه نصیب
و رؤس ایشان اگرچه تداخل ست توافق اعتبار باید کرد
و موافقه میانه حصه و رؤس ایشان بربع ست عدد
رؤس را بجزء وفق رؤس رد کردیم دو شد و پنج سهم
نصیب اخوه پدری نیز برایشان قسمت نمیشود و میانه
نصیب و عدد رؤس ایشان تداخل که توافق بخمس اعتبار
کرده اند پس عدد رؤس را بجزء وفق او رد کردیم دو
شد و سه سهم نصیب زوجات نیز برایشان قسمت نمیشود
و میانه نصیب و عدد رؤس ایشان تداخل که توافق
بثلث اعتبار میکنند عدد رؤس را بجزء وفق رؤس راجع
کردیم دو شد بعد از آن نسبت میانه اعداد رؤس بعض
با بعضی ملاحظه شد متماثل بود نه اقتصار بر احدی کرده
در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد اگر خواهند بدانند که
نصیب هر وارث از فریضه ثانیه چند سهم ست چون سهم
هر واحد را که از فریضه اول یافته در جزء وفق
رؤس که اقتصار بران شده ضرب کنند حصه او از فریضه

ثانیه همان خواهد بود پس ربع که شش سهم ست بر ز
وجات و ثلث که هشت سهم ست بر اخوه مادری و باقی
فریضه که ده سهم ست بر اخوه پدری منقسم ست

مثال ثانی

که اعداد رؤس بعد از رد متداخل باشند هرگاه در مثال
مذکور برادر مادری شانزده نفر باشد فریضه ایضاً
دوازده ست میانه چهار سهم نصیب اخوه مادری و عدد
رؤس ایشان توافق بربع ست عدد رؤس ایشان را
بجزء وفق رؤس رد کردیم چهار شد پس از اعداد رؤس
چهار و دو و دو باقی ماند چون عدد دو نیز اجزای با چهار تداخل
دارند اقتصار بر چهار کرده در اصل فریضه ضرب کردیم چهل
و هشت شد چون یک سهم هر وارث را اگر از فریضه اول یافته
در عدد چهار که اقتصار بران شده ضرب کنند حصه او از
فریضه ثانیه همان خواهد بود پس ثلث که شانزده سهم
بر اخوه مادری و ربع که دوازده سهم ست بر زوجات
و بیست سهم تتمه بر اخوه پدری منقسم ست

مثال ثالث

که اعداد رؤس بعد از رد با هم متوافق باشند بیست و چهار
نفر برادر مادری و سی نفر برادر پدری و شش نفر زوجه
فریضه دوازده ست حصه هیچ یک برایشان منقسم نیست میانه
چهار سهم اخوه مادری و عدد رؤس ایشان توافق

بربع است عدد رؤس ایشان را بجزء وفق آن راجع کردیم
شش شد میانه پنج سهم اخوه پدری و رؤس ایشان توافق
بخمس است عدد رؤس را بجزء وفق رؤس رد کردیم چهار شد
و میانه سهم زوجات و رؤس ایشان توافق بثلث است
عدد رؤس را بجزء وفق رد کردیم دو شد پس از اعداد رؤس
بعد از رد شش و چهار و دو ماند میانه او چهار اگر
توافق بنصف اعتبار کنیم از ضرب جزء وفق احدی در
دیگری زیاده از چهار که اکثر عدد حق است بهم نمی رسد و اگر
تداخل اعتبار کنیم اقل را طرح می باید کرد پس بنظر لطیف قطع
نظر از اقل کرده نسبت میانه چهار و شش دیدیم توافق
بنصف بود نصف احد برادر دیگری ضرب کرده حاصل را
در فریضه ضرب کردیم یکصد و چهل و چهار شد نصیب
هر فرقه از ورثه را که از فریضه اول باو رسیده بود چون
در حاصل ضرب جزء وفق که دوازده است ضرب کنند حصه
او هم از فریضه ثانیه همان خواهد بود پس ربع که سی و شش
سهم است نصیب زوجات است حصه هر واحد شش سهم
و ثلث که چهل و هشت سهم است نصیب اخوه مادری است
حصه هر واحد دو سهم و شصت سهم باقی از اخوه پدری است
حصه هر واحد سه سهم **مثال رابع** که اعداد رؤس بعد از رد با هم

متباین

متباین باشند مثل دوازده نفر برادر مادری و بیست
و پنج نفر برادر پدری و شش نفر زوجه فریضه دوازده است
حصه هیچکدام بر ایشان منقسم نیست میانه چهار سهم
نصیب اخوه مادری و رؤس ایشان توافق است بر
بع عدد رؤس را بجزء وفق رد کردیم سه شد و میانه
پنج سهم اخوه پدری و رؤس ایشان توافق بخمس است — رؤس را بخمس م
او راجع کردیم پنج شد و میانه سهم زوجات و رؤس
ایشان توافق است بثلث رؤس زوجات را بجزء وفق
رد کردیم دو شد پس از اعداد رؤس بعد از رد باقی ماند دو
و سه و پنج همه با هم تباین دارند برادر سه ضرب کر
دیم شش شد شش را در پنج ضرب کردیم سی شد سی را در اصل
فریضه ضرب کردیم سیصد و شصت شد حصه هر واحد را که — هر فرقه را که م
از فریضه اول باو رسیده چون در سی ضرب کنند حصه او از
فریضه ثانیه همان میشود پس ثلث فریضه یکصد و بیست سهم
بر برادران مادری منقسم است حصه هر واحد ده سهم
ربع که نود است بر زوجات قسمت کردیم حصه هر واحد — میشود م
پانزده سهم یکصد و پنجاه سهم باقی بر اخوه پدری منقسم است
حصه هر واحد شش سهم **قسم ثانی** که میانه نصیب هیچکدام
از ورثه و رؤس ایشان توافق نیست با عتبار ملاحظه نسبت

روس بعضی با بعض در ضمن چهار مثال بیان میشود مثال
اول که اعداد روس با هم متماثل باشند مثل سه نفر
برادر مادری و سه نفر برادر پدری اصل فریضه شش است
ثلث بر کلاله ام و بقیه بر کلاله اب منکسر است و میانه نصیب
و روس هیچکدام توافق نیست و اعداد روس با هم متما
ثلند اکتفا باحدی کرده در اصل فریضه کردیم هژده شد
ثلث بر اخوه ام و ثلثان بر اخوه اب قسمت میشود مثال
ثانی که اعداد روس متداخل باشند دو نفر زوجه و چها
ر پسر فریضه هشت است یک سهم بر زوجتان و هفت بر اولاد
منقسم نیست و میانه نصیب و روس توافق نیست و
اعداد روس با هم متداخلند اکتفا باکثر کرده در فریضه
ضرب کردیم سی و دو شد چهار سهم بر زوجتان و بیست
و هشت سهم بر اولاد منقسم است مثال ثالث که اعداد
روس با هم متوافق باشند مثل چهار نفر زوجه و شش نفر
پسر فریضه هشت است یک سهم بر زوجات و هفت سهم بر اولاد
قسمت نمیشود و اعداد روس با هم توافق بنصف
دارند نصف احدی را در دیگری ضرب کرده حاصل را
در اصل فریضه ضرب کردیم نود و شش شد دوازده
سهم نصیب زوجات میشود حصه هر واحد سه سهم و

ضرب ۵
مثل ۵
سهم ۵

هشتاد و چهار سهم از اولاد است حصه هر واحد
چهارده سهم مثال رابع که اعداد روس با هم متباین
باشند مثل دو نفر برادر مادری و پنج نفر برادر پد
ری فریضه سه است یک سهم بر اخوه مادری و دو
سهم بر اخوه پدری قسمت نمیشود و اعداد رو
روس با هم تباین دارند احدی را در دیگری ضرب
کردیم ده شد ده را در اصل فریضه ضرب کردیم
سی شد بر کل منقسم است قسم ثالث که میانه
نصیب و عدد روس بعضی دون بعضی توافق
باشد صور اربعه مذکوره در ضمن چهار مثال
مذکور است مثال اول که اعداد روس بعد از رد
روس صاحب وفق بجزء وفق متما
ثل باشند دو نفر زوجه و شش نفر برادر پدری
فریضه چهار است یک سهم بر زوجتان قسمت
نمیشود و میانه حصه و روس توافق نیست
و سه سهم بر اخوه منکسر است اما میانه نصیب
و روس ایشان توافق است بثلث عدد روس
را بجزء وفق رد کردیم دو شد با عدد روس
زوجتان تماثل دارد و اقتصار بر احدی کرده

صاحب ر

ضرب در اصل فریضه نمودیم هشت شد دو سهم
از زوجتان و شش سهم از اخوه پدری است
مثال ثانی که اعداد رؤس بعد از رد
متداخل باشند چهار نفر زوجه و شش نفر
برادر پدری فریضه چهار است یک سهم بر زوجات
قسمت نمیشود و میانه حصه و رؤس توافق
نیست و سه سهم بر اخوه منقسم نیست اما
میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق است
و

ثلث عدد

ثلث عدد رؤس ایشان را بجزء وفق رد کردیم دو شد
با عدد رؤس زوجات متداخل است اقل را طرح
کرده اکثر را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده
شد ربع که چهار سهم است بر زوجات و تتمه که
دوازده سهم است بر اخوه قسمت میشود مثال
ثالث که اعداد رؤس بعد از رد متوافق
باشند دو نفر زوجه و شانزده نفر برادر مادری
و شش نفر برادر پدری فریضه دوازده است که
از ضرب مخرج ربع در مخرج ثلث حاصل شده ربع که
سه سهم است بر زوجتان قسمت نمیشود و میانه
حصه و رؤس توافق نیست رؤس زوجتان
را بحال خود گذاشتیم و ثلث که چهار سهم است
بر برادران مادری قسمت نمیشود و اما میانه حصه
و رؤس ایشان توافق بربعیت عدد رؤس را
بجزء وفق رد کردیم چهار شد و پنج سهم
بر اخوه پدری قسمت نمیشود و میانه حصه و رؤس
تباین است عدد رؤس ایشان را بحال خود گذاشتیم
پس اعداد رؤس بعد از رد بعضی دو و چهار و ششم
ماند دو که داخل در چهار بود طرح شد چهار و شش
باقی ماند چون با هم توافق دارند بنصف نصف احدهما را

در دیگری ضرب کردیم و حاصل ضرب را در اصل فریضه
ضرب کردیم یکصد و چهل و چهار شد ربع که سی و شش است
سویه بر زوجات قسمت میشود و ثلث که چهل و هشت است
بر اخوه مادری منقسم است نصیب هر واحد سه سهم
و شصت سهم بر اخوه پدری منقسم است نصیب
هر واحد ده سهم مثال رابع که اعداد روس
بعد از رد با هم متباین باشند چهار نفر زوجه و شش
نفر برادر مادری و پنج نفر برادر پدری فریضه دوازده است
ربع بر زوجات قسمت نمیشود و میانه نصیب و روس
توافق نیست روس زوجات را بحال خود گذاشتیم
و ثلث فریضه بر شش نفر برادر مادری منقسم نیست
و میانه نصیب و روس ایشان توافق بنصف است
عدد روس ایشان را بجزء وفق رد کردیم سه شد
و پنج سهم نصیب اخوه پدری بر ایشان منقسم نیست
و میانه نصیب و روس توافق نیست روس
اخوه پدری را بحال خود گذاشتیم پس اعداد روس
بعد از رد روس اخوه مادری چهار و سه و پنج باقی
ماند چون پنج سهم نصیب اخوه پدری بر ایشان
صحیحا قسمت میشود قطع نظر از عدد روس ایشان

کرده نسبت میانه چهار و سه ملاحظه شد تباین بود
احدی را در دیگری ضرب کرده حاصل را در اصل فریضه
ضرب کردیم یکصد و چهل و چهار شد ربع که سی و شش
سهم است بر زوجات منقسم است
حصه هر واحد نه سهم و ثلث که چهل و هشت سهم است
بر اخوه مادری قسمت میشود حصه هر کدام هشت سهم
و باقی فریضه که شصت سهم است نصیب اخوه پدری است
حصه هر واحد دوازده سهم بدانکه شهید ثانی رضوان
الله تعالی علیه در شرح شرایع فریضه را در مثال مذکور
از هفتصد و بیست درست کرده و ظاهر امنشاء اشتباه
آنست که بخاطر آنکه فریضه بر مجموع فرق ثلثه منکسر است
و اعداد روس همه با هم تباین دارند بعضی را در
بعضی ضرب کرده حاصل مجموع را در اصل فریضه که
دوازده است ضرب نموده از هفتصد و بیست درست
کرده و دلیل اشتباه مذکور آنکه مثال مزبور را
سهوا در تحت آنکه کسر مستوعب مجموع فرق باشد
ذکر کرده با آنکه نصیب اخوه پدری بر ایشان منکسر
نیست اگر در مثال مذکور اخوه پدری بیست و پنج نفر فرض
بر فرق ثلثه منکسر است و میانه پنج سهم نصیب و روس

قال رحمه الله و ترجمه فی
تحت قوله النوع الثانی
ان یکون الکسر علی جمیع
و لکن عدد و النقص تتوافق
النصیب و عدد و التعویق
لا بواقفه بنده العبارة
الرابع ان یبقی بعد الرد
متباینة کما لو کانت
الزوجات اربعا و الاخوه
من الاب خمسة و الاخوة
من الام ستة تضرب
الفریضه اربعة ثم توافق
عددهم بالنصف جزو هم
الی ثلثة یقع المباینة
بینها و بین الاربعة
و الخمسة فتضرب ثلثة
فی اربعة ثم المرتفع
فی خمسة ثم المجتمع و هو
ستون فی اصل
الفریضه و هو اثنی عشر
یبلغ سبعمائة و عشرین
للزوجات منها مائة
و ثمانون لکل واحدة
خمسة و اربعون
و للاخوة الام
مائتان و اربعون
لکل واحد اربعون
و للاخوة الاب ثلثمائة
لکل واحد ستون
انتهی

نصیبهم

ایشان بتوافق بمعنی اعم است بعد از رد بجزء وفق
یح میشود واعداد رؤس همه باهم تباین دارند بعضی را
در بعضی ضرب کرده از مقصد ولیکن درست میتوان
نمود پس ضابطه آنست که هرگاه کسر سهام بر مجموع فرقه
ثلثه باشد اگر اعداد رؤس همه باهم تباین دارند بعضی را
در بعضی ضرب کرده حاصل را در فریضه ضرب میکنند چنانکه
مذکور شد واگر دو نسبت متحقق باشد که موجب طرح احدی
یا اقتصار بر اکثر باشد مثل آنکه بعضی باهم متوافق و بعضی
متباین باشند جزء وفق احد برادر را در دیگری ضرب کرده
نسبت میانه حاصل ضرب و عدد دیگر ملاحظه نموده
بمقتضای آن عمل میکنند مثلا هرگاه در مثال مذکور
برادر پدری شش نفر و برادر مادری پنج نفر باشد
از اعداد رؤس چهار و شش و پنج باقی میماند میانه
چهار و شش توافق بنصف است و نصف احد برادر در
دیگری ضرب کردیم دوازده شد نسبت میانه دوازده
و پنج تباین است احد برادر دیگری ضرب کردیم شصت
شد عدد مرتفع را در اصل فریضه ضرب نمودیم بمقصد و بیست
میشود اما هرگاه کسر سهام بر فرقه ثلثه باشد اما بر اکثر
از فرقه واحده منکسر شود ملاحظه نسبت میانه اعداد رؤس
طائفه که فریضه بر ایشان منکسر شده می کنند و قطع

نظر

نظر از رؤس طائفه دیگر کرده بمقتضای نسبت
مذکوره عمل مینمایند مطلب ثانی در بیان
طریق رد فاضل فریضه و کیفیت ادخال نقص
در صورت زیادة و نقصان فریضه از سهام نزد
علمای امامیه رضوان الله علیهم و بیان اثبات عول
و تعصیب در صورت مذکوره نزد جمهور عامه
چون این دو مسئله از امهات مسائل و معرکه عظمی
میان فرقه ناجیه امامیه و جماعه عامه است قبل از شروع
در مطلب بیان معنی عول و تعصیب و ذکر باعث و مستند
این طائفه و وجوه مفاسد مترتبه بر آن مناسب سیاق
کلام مینماید لهذا بر سبیل اختصار اشعار بر آن
نموده شروع در مطلب خواهد کرد ان شاء الله تعالی
عول در لغت بمعنی ارتفاع است یقال عالت الناقة
ذنبها اذا ارتفعت و فی النهایة عال قلم زکریا ای ارتفع
علی الماء و فی الصحاح و العول ایضا عول الفریضة و قد
عالت ای ارتفعت و هو ان تزید سهامها فیدخل
النقصان علی اهل الفرائض و در کلام اصحاب باعتبار
اشتمال بر معنی زیادة و نقصان دو عبارت واقع
شده و مآل هر دو یکیست چنانکه گفته اند العول
عبارة عن قصور الفریضة عن سهام ذوی الفروض

وقيل ان تزيد الفريضة على وجه تحصيل النقص على الجميع بالنسبة
و هر گاه عول از ميل ماخوذ باشد چنانكه گويند عال الميزان فهو
عائل اى مائل جهت مناسبت با معنى اصطلاحى آنست كه در
صورت عول فريضه بنقصان ورثه مايل است قال ابو عبيد
اظنه ماخوذا من الميل وذلك ان الفريضة اذا عالت فهى تميل
على اهل الفريضة جميعا واگر از كثرت ماخوذ باشد كما قال الكسائى
عال الرجل يعول اذا كثر عياله جهت مناسبت معنى كثرت سهام
خواهد بود بدانكه سبب احداث عول و شهرت مذهب عول
آنست كه در عهد عمر فوت شده بود از سر زوج و دو
خواهر عمر اصحاب را جمع كرده ميگويد كه حق سبحانه و تعالى
نصف را از براى زوج و ثلثان را از براى خواهران فرض
كرده اگر ابتدا بسهم زوج كرده نصيب او را بدهيم و شايد سازيم
ثلثان حق خواهران تمام باقى نمى ماند واگر ابتدا بسهام
خواهران كنيم حق زوج بتمام باقى نمى ماند و متحير شده ام من در اين امر مشورت
كنيد والجه بطرف شما رسد بيان فرمائيد بعد استشاره راى
اكثر صحابه بر عول قرار ميگيرد و ابن عباس رضى الله عنه
اظهار خلاف كرده مبالغه تمام مينمايد چنانكه در مقام تحقير عمر
بن الخطاب با زفر بن اوس البصرى خطاب كرده ميگويد
وايم الله لو قدم من قدم الله واخر من اخر الله ما عالت
فريضة فقال له زفر بن اوس فايها قدم وايها اخر فقال

كل

كل فريضة لم يهبطها الله عز وجل عن فريضة الا الى فريضة
فهذا ما قدم الله واما ما اخر الله فكل فريضة اذا زالت
عن فرضها لم يكن لها الا ما بقى فتلك التى اخر واما التى قدم الله
فالزوج له النصف فاذا دخل عليه ما يزيله عنه رجع الى الربع
لا يزيله عنه شىء والزوجة لها الربع فاذا زالت عنه صارت
الى الثمن لا يزيلها عنه شىء والام لها الثلث فاذا زالت
عنه صارت الى السدس ولا يزيلها عنه شىء فهذه الفرائض
التى قدم الله عز وجل واما التى اخر الله ففريضة البنات
والاخوات لها النصف والثلثان فاذا ازالتهن
الفرائض عن ذلك لم يكن لهن الا ما بقى فتلك التى اخر
فاذا اجتمع ما قدم الله وما اخر بدئ بما قدم الله فاعطى
حقه كاملا فان بقى شىء كان لمن اخر فان لم يبق شىء
فلا شىء له فقال له زفر بن اوس فما منعك ان تشير
بهذا الراى على عمر فقال هيبته واحاديث صحيحه از ائمه
معصومين سلام الله تعالى عليهم در انكار عول بسيار است
واختلاف درين مسئله درميان طايفه اماميه رضوان الله
عليهم واقع نيست روى محمد بن مسلم فى الصحيح والفضل
بن يسار و بريد العجلى و زراره بن اعين عن ابى
جعفر ع ان السهام لا تعول و على بن سعيد قال
قلت لزرارة ان بكير بن اعين حدثنى عن ابى جعفر

لعله

[illegible]

عا ان السهام لا تعول قال اهل البیت اختلاف بین اصحابنا
عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام عن عمر بن اذینه عن
محمد بن مسلم قال اقرانی ابو جعفر عا صحیفة کتاب الفرائض التی
هی املاء رسول الله و خط علی عا بیده فوجدت فیها ان السهام
لا تعول و دلائل کثیره عقلیه بر بطلان عول اقامت
کرده اند و ما در این رساله بر سه وجه از وجوه مذکوره اختصار
کرده اشعار می‌نمودیم وجه اول آنکه محال است که حق
سبحانه و تعالی در مال واحد نصف و نصف و ثلثان یا نصف
و ثلث و ثلثان و مانند آن فرض کند و الا العیاذ
بالله لازم می‌آید که جاهل یا عاجز باشد تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و دلیل بر استحاله این در کتب کلامیه مذکور است
وجه ثانی آنکه قول بعول راجع میشود به تناقض
و اغراء بقبیح و هر دو باطل است اما
تناقض بجهة آنکه هرگاه وارث پدر و مادر و دو
نفر دختر و زوج باشند فریضه دوازده است و بنابر
مذهب عول سه سهم اضافه فریضه کرده از پانزده
سهم درست میکنند نصیب ابوین از جمله پانزده
چهار سهم است و این سدسان مال نیست بلکه
خمس و ثلث خمس است و نصیب زوج سه سهم است
از جمله پانزده و این ربع مال نیست بلکه خمس مال است

ولنصیب

صحیفه بدر

[illegible]

بقبیح بدر

ولنصیب دختران هشت سهم است از جمله پانزده
و این ثلثان مال نیست بلکه ثلث و خمس مال است
و این مستلزم تناقض است زیرا که بر هیچ یک از سهام
مذکوره سهام مفروضه شرعیه صادق نمی‌آید و اما اغراء
بر قبیح بجهة آنکه لازم می‌آید که حق سبحانه و تعالی
خمس و ثلث خمس را باسم ثلث و خمس را باسم
ربع و خمس و ثلث را باسم ثلثان تسمیه کرده باشد
و این مفاسد بر طایفه امامیه در صورت ادخال
نقص بر بنات وارد نمیشود بجهة آنکه در صورت
اجتماع سهام مذکوره بنات صاحب فرض
نیستند نصیب ابوین و زوج را تمام باین
میدهند و باقی فریضه را بدختران قسمت میکنند
چنانکه از کلام ابن عباس رضی الله عنه در خطاب
با زفر بن اوس البصری معلوم میشود وجه
ثالث آنکه اگر واجب است که ذکور اکثر سهام از اناث
باشند عول باطل خواهد بود و مقدم حق است باعتراف
خصم پس تالی هم حق است بیان ملازمه آنکه هرگاه وارث
زوج و ابوین و یکنفر پسر باشند یا زوج و دو نفر خواهر
مادری و یکنفر برادر پدری در هر دو صورت باقی

نیز ص

مع م
مذهب الجمهور من العامة انه
اذا کان مع الابوین احد الزوجین
فللام ثلث ما بقی بعد فرض
احد الزوجین و کان ابو بکر الاصم
من العامة یقول بان لها ثلث جمیع الترکه
[illegible]
والدین مسه حفظه الله

فریضه را به پسر برادر میدهند و هرگاه بدل پسر دختر
و بدل برادر خواهر باشد لازم می آید که اناث را اکثر از
ذکور میراث دهند و بیان حقیقه مقدم گشت که حق
سبحانه تعالی اولاد ذکور را بر اناث و رجال را بر نسا
تفضیل داده حیث قال للرجال علیهن درجة و بعضهم
بجهة حذر از تفضیل انثی بر ذکر التزام این معنی کرده
در صورتی که وارث زوج و ابوین باشد ثلث را به پدر
و سدس را به مادر میدهند با آنکه مادر را حاجب
از ثلث نیست و حق سبحانه و تعالی بجهة او با عدم
حاجب ثلث مقرر کرده پس هرگاه التزام تفضیل
ذکور بر اناث نماید در صورتی که مخالف صریح قرآن
مجید باشد بر و لازمست که در صورت موافق
قرآن التزام نماید و التعصیب من العصبة قال
فی النهایة العصبة الاقارب جهة من الاب لانهم
یعصبونه و یعصب بهم ای یحیطون به و یشتد
بهم انتهی و فی الاصطلاح الاصحاب التعصیب
هو توریث العصبة مع ذی الفرض القریب اذا لم
یحط الفرض بمجموع الترکه نزد طایفه محقه امامیه
رضوان الله تعالی علیهم در صورت اجتماع وارث

قریب

قریب و بعید مثل یک دختر با وجود برادر یا برادر و جد
یا دو خواهر با وجود عم و مانند آن چون اقرب مانع
ابعد است در میراث سهام هر واحد از ذوی
الفروض را بایشان داده حاصل فریضه را بر
صاحبان فرض رد میکنند و برادر و عم را از میراث
محروم میسازند و جمهور عامه بر خلاف آن فاضل
فریضه را بر عصبات قسمت مینمایند قال الشیخ زین
الدین شکر الله سعیه فی شرحه للشرائع و قد اکثر الفریقان
من الاحتجاج لمذهبهم و النفرة له و القدح فی
الجانب الآخر و تکلفوا من الادلة ما لا یؤدی
الی المطلوب و فی الحقیقة مرجع الجمهور الی خبر واحد
و هو انهم رووا عن النبی ص انه قال ما ابقت الفرائض
فلاولی عصبة ذکر و مرجع الامامیه الی خبر واحد و هو
انهم رووا عن ائمتهم علیهم السلام الباقر و الصادق
علیهما السلام و من بعدهما انکار ذلک و تکذیب
الخبر و التصریح برد الباقی علی ذوی الفروض انتهی
و خبر مذکور را بعضی از جماعت عامه مسند روایت
کرده اند باین طریق که عن وهیب عن ابن طاوس
عن ابیه عن ابن عباس عن النبی ص الی آخره و جمعی
مرسل مذکور ساخته اند کما قیل رواه زید بن

ما يروون عن سفيان عن ابن طاوس عن ابيه
عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا ولم يذكر فيه ابن عباس قال
الشيخ طاب ثراه في كتاب التهذيب والذي يدل
على بطلان هذه الرواية انهم رووا عن طاوس خلاف
ذلك وانه تبرأ من هذا الخبر وذكر انه لم يروه وانما هو
شيء القاه الشيطان على السنة العامة روى ذلك
ابو طالب الانباري قال حدثنا محمد بن احمد البربري
قال حدثنا الحميري سفيان بن اسحق عن قاربة بن
مضرب قال جلست الى ابن عباس وهو بمكة
فقلت يا ابن عباس حديث يرويه اهل العراق
عنك وطاوس مولاك يرويه ان ما ابقت الفرائض
فلاولى عصبة ذكر قال أمن اهل العراق انت قلت
نعم قال ابلغ من وراءك اني اقول ان قول الله
عز وجل آباؤكم وابناؤكم لا تدرون ايهم اقرب
لكم نفعا فريضة من الله وقوله اولوا الارحام بعضهم
اولى ببعض في كتاب الله وهل هذه الا فريضتان
وهل ابقتا شيئا ما قلت هذا ولا طاوس
يرويه عني قال قاربة بن مضرب فلقيت طاوس
فقال لا والله ما رويت هذا عن ابن عباس قط
وانما الشيطان القاه على السنتهم انتهى

حدثنا بشر بن هرون قال

ابقتا ص

الا فريضتان

ودليل

سخافه مذهب

ودليل بر سخافه راي اين طايفه آنست كه مستند قوي
در اثبات تعصيب نزد قايلين بان خبر مذكور است
وكافه عامه بر خلاف مقتضاي آن عمل ميكنند كما قال
الشهيد الثاني رحمه الله في شرحه للشرايع وثانيها
انه يقتضي خلاف ما هم عليه في صور كثيرة منها ما لو خلف
الميت بنتا واختا واخا مقتضاه ان الاخ
يعطى ويحرم الاخت وهم يقسمون الزائد
عن فرض البنت بينهما اثلاثا ومنها ما لو خلف
بنتا واختا وعما وهو يقتضي ايضا توريث
العم دون الاخت وهم يعكسون الحكم
ومنها ما لو خلف بنتا وبنت ابن واخوة
الاب ومقتضاه توريث الزائد للاخوة
للاب وحرمان بنت الابن وهم لا يقولون
به بل يجعلون لبنت الابن السدس والباقي
للاخوة الى غير ذلك من الامثلة انتهى وبر قايلين
اين مذهب تشنيعات كثيره وارد است
مثل آنكه بر ايشان لازم مي آيد كه پسر صلبي
از پسر عم اضعف باشد در ميراث در صورتي

قايلين مذهب

صلبي م

که وارث یکنفر پسر و بیست و هشت نفر دختر باشد
پسر دو سهم از سی سهم میبرد و بیست و هشت سهم
نصیب دختران است اجماعا و هرگاه بدل پسر پسر عم
باشد لازم می آید که بیست سهم ثلثان مال را
بدختران و ده سهم فاضل را به پسر عم قسمت
کنند والتزام این مستلزم خروج از عرف و شرع است
و مخالف صریح با کلام الله حیث قال جل شانه
واولی الارحام بعضهم اولی ببعض و روایات
مستفیضه در بطلان تعصیب از اهل بیت
عصمت سلام الله علیهم متکثر الورود است
منها ما رواه عبدالله بن بکر عن حسین البزاز
قال امرت من یسال ابی عبدالله علیه السلام
المال لمن هو للاقرب ام للعصبة فقال المال
للاقرب والعصبة فی فیه التراب و منها ما رواه
محمد بن یحیی عن احمد بن محمد و عدة من اصحابنا
عن سهل بن زیاد جمیعا عن ابن محبوب عن
ابن رئاب عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل
مات و ترک ابنته و اخته لابیه و امه فقال

خود را خود را

المال

مراد بنسبت آنست که ملاحظه نمایند که هر یک از وارث چند یک
اند یکی بر ده هست اگر سه برابر بر ده هست ...

المال للابنة و لیس للاخت من الاب والام شیء
انتهی بیان مطلب ثانی هرگاه وارثان همه صاحب
فرض باشند فریضه یا بقدر سهام ایشانست یا از سهام
ایشان زیاد می آید یا از سهام ایشان کمتر است
قسم اول که بقدر سهام باشد حصه هر واحد را بی
زیاده و نقصان بایشان باید داد مثل پدر
و مادر و چهار دختر فریضه شش است سدسان بر
پدر و مادر و ثلثان بر دختران قسمت میشود
قسم ثانی که از سهام ایشان زیاد آید حصه هر واحد
را باید داد و زیادتی را بهمان نسبت بر ایشان
رد باید کرد اگر از اهل رد باشند و اگر از اهل
رد نباشند و اگر از اهل رد نباشند مثل زوج و زوجه
و مادر با وجود حاجب و ذوی سبب با وجود ذوی
نسبین زیادتی را بکسانی که رد میبرند رد باید کرد
مثل پدر و مادر و یکدختر فریضه شش است سدسان
سویه از پدر و مادر و نصف از یکدختر است یکسهم
از سهام زیاد می آید پس اگر مادر را حاجب باشد
یکسهم مذکور را بر پدر و دختر ارباعا قسمت میکنند بآن
طریق که چون مینه یکسهم نصیب و مخرج رد نوافق

توافق نیست مخرج رد را در اصل فریضه ضرب میکنند
بیست و چهار میشود هشت سهم که سدسان آن است
از پدر و مادر و نصف که دوازده است از دختر
چهار سهم باقی می ماند یکسهم را به پدر و سه سهم
را بدختر میدهند و اگر مادر را حاجب نباشد سهم
باقی را بر پدر و مادر و یکدختر اخماساً رد میکنند باین
طریق که مخرج رد را که پنج است در اصل فریضه ضرب
میکنند سی میشود سدسان که ده سهم است از پدر
و مادر و نصف که پانزده سهم است از دختر پنج
سهم باقی می ماند یکسهم را به پدر و یکسهم را
بمادر و سه سهم را بدختر میدهند اما مذهب عامه
هر چه از سهام اصحاب فروض زیاد آید بر عصبات
قسمت میکنند چنانکه مذکور شد بدانکه هرگاه وارث
پدر و یکدختر یا مادر غیر محجوبه و یکدختر باشد رد از بابت
و اگر پدر و مادر غیر محجوبه و یکدختر باشد رد اخماسی است
فقها رضوان الله علیهم در صورت اول جزء وفق
مخرج رد را در اصل فریضه و در صورت ثانیه مخرج
رد را در اصل فریضه ضرب کرده اول سهام هر یک را
بایشان میدهند بعد از ان تتمه را ارباعاً یا اخماساً
بایشان رد میکنند مثلاً در صورت اول فریضه شش است سدس از

احد ابوین

احد ابوین و نصف از دختر دو سهم فاضل بر پدر و دختر
ارباعاً قسمت میشود میانه دو سهم بنصیب و مخرج رد
توافق بجزء ربع است نصف مخرج رد را در اصل فریضه ضرب
کردیم دوازده شد سدس را باحد ابوین و نصف را بدختر دادیم
چهار سهم باقی ماند یکسهم از احد ابوین و سه سهم از دختر
بنصیب احد ابوین از اصل مالک ربع است سدس
نسبته و نصف سدس رداً و بنصیب دختر نصف و ربع
مال است بنصف سهم و ربع رداً و در صورت ثانیه پنج
در فریضه شش است سدسان متساویهٔ از پدر و مادر و نصف
از دختر است یکسهم باقی ابوین و دختر اخماساً قسمت میشود
مخرج رد را که پنج است در اصل فریضه ضرب کردیم سی شد
ده سهم که سدسان است به پدر و مادر و نصف که پانزده
سهم است بدختر دادیم پنج سهم باقی ماند دو سهم
از ابوین و سه سهم از دختر بنصیب هر واحد از ابوین
خمس مال است سدس سهم و خمس سدس رداً و بنصیب
دختر ثلثه اخماس مال است نصف نسبته و عشر رداً اما
محقق طوسی نصیر الملة و الدین قدس سره در مرتبه اول
اگر رد ارباعاً بعصبة فرض و رد را از چهار قسمت میکنند
و اگر اخماساً است از پنج قسمت میکنند مثلاً در صورت اول فریضه
چهار است یکسهم را بمادر و سه سهم را بدختر میدهد

در صورت ثانیه فریضه صحیح است که سه سهم به پدر و یک سهم را به مادر
و سه سهم را به دختر میدهند و احادیث صحیحه نیز برین قسمت
ناطق است کما قال الشیخ طاب ثراه فی کتاب التهذیب
مسنداً عن محمد بن مسلم قال اقرانی ابو جعفر علیه السلام صحیفة
کتاب الفرائض التی املاء رسول الله صلعم وخط علی بیده فوجدت
فیها رجل ترک ابنته وامه للبنت النصف ثلثة اسهم
وللام السدس سهم یقسم المال علی اربعة اسهم فما اصاب
ثلثة اسهم فللابنة وما اصاب سهماً فهو للام قال وقرأت
فیها رجل ترک ابنته واباه فللبنت النصف ثلثة اسهم وللاب
السدس سهم یقسم المال علی اربعة اسهم فما اصاب ثلثة اسهم
فللبنت وما اصاب سهماً فللاب وقال محمد ووجدت
فیها رجل ترک ابویه وابنته فللابنة النصف ثلثة اسهم وللابوین
لکل واحد منهما السدس لکل واحد منهما سهم یقسم المال علی
خمسة اسهم فما اصاب ثلثة فللبنت وما اصاب
سهمین فللابوین

قسم ثالث

که فریضه کمتر از سهام شود و سهام ورثه وفا نکند کم
شود از حصه دختر یا دختران یا خواهر و یا خواهران
پدری و مادری یا پدری کم باید نمود و حصه دیگران را
درست بایشان باید داد مثل زوج و دو نفر برادر مادری
و دو نفر خواهر پدری نصیب زوج نصف است و نصیب

اخوه مادری ثلث و نصیب خواهران پدری ثلثان و محال است که
در فریضه واحده نصف و ثلث و ثلثان باشد پس البته
می باید نقصان بر طایفه واقع شود فقهاء امامیه رضوان الله
علیهم نقصان را بر جماعت مذکوره داخل ساخته حصه
دیگران را درست بایشان میدهند چنانکه مذکور شد
و جمهور عامه کم بود را بر کل ورثه داخل میسازند بمذهب
امامیه در مثال مذکور فریضه شش است نصف از زوج
و ثلث از اخوه مادری یک سهم باقی بر دو نفر خواهر پدری
قسمت نمیشود و میانه نصیب و رؤس خواهران توافق نیست
عدد رؤس ایشان را در اصل فریضه ضرب کردیم
دوازده شد نصف از زوج و ثلث را با اخوه مادری
قسمت کردیم دو سهم که بخواهران پدری باقی ماند
بسویه بر ایشان قسمت میشود اما نصیب ایشان از
فریضه شش سهم بود یک سهم از ثلثان نصیب
ایشان کم میشود اما بمذهب عامه سهم کم بود را
از میان نصیب خواهران بر اصل فریضه که شش است
اضافه میکنند نه میشود سه سهم از زوج و دو سهم از خواهران
مادری و پدری داده کم بود را بر کل ورثه قسمت مینمایند بر آنکه
سبب نقصان فریضه از سهام دخول زوج است
یا زوجه در میان ورثه پس در صورت مذکوره هر گاه فریضه

باکسر ورثه قسمت شود قسمت میکنند مثلا پدر و مادر و زوجه
و چهار سهم که سدسان است و پنج دختر فریضه دوازده است
سه سهم که ربع است از زوجه و چهار سهم که سدسان است
سویه از پدر و مادر است پنج سهم باقی ماند هر چند از ثلثان
نصیب ایشان کمتر است اما بر ایشان بی کسر منقسم
نمیشود و اگر با کسر منقسم نشود چون فریضه بر فرقه واحده
منکسر است نسبت باید دید میانه نصیب و رؤس طایفه
که فریضه بر ایشان منکسر است اگر توافق باشد جزو وفق
رؤس و الا عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب کرده
حاصل را قسمت میکنند مثلا هرگاه در مثال مذکور دختر
ده نفر باشد میانه پنج سهم نصیب و عدد رؤس ایشان
توافق است بخمس عدد رؤس ایشان را که ده است وفق رؤس
رد کردیم دو شد دو را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد
هر چه بهر یک از ورثه قبل از ضرب رسیده بود چون در جزو
وفق رؤس ضرب کنند حصه همان خواهد بود و اگر در مثال
مذکور دختر سه نفر باشد میانه پنج و سه تباین است
عدد رؤس دختران را در اصل فریضه ضرب کردیم
سی و شش شد هر چه بهر واحد از ورثه قبل از ضرب
رسیده بود چون در عدد رؤس طایفه که فریضه
بر ایشان منکسر شده ضرب کنند حصه او بود که

ضرب همان خواهد بود پس در مثال مذکور ربع دوازده که
نصیب زوجه بود در عدد رؤس دختران ضرب کردیم
نه شد و سدسان نصیب ابوین که چهار است در عدد رؤس
دختران ضرب کردیم دوازده شد نصیب هر واحد از ابوین
شش سهم است و پنج سهم باقی که نصیب دختران بود
در عدد رؤس ایشان ضرب کردیم پانزده شد
هر چند از ثلثان نصیب ایشان کمتر است اما بر ایشان بی
کسر قسمت میشود اما مذهب عامه در مثال اول
سهم کم بود را که از ثلثان نصیب ایشان کم شده از اصل
فریضه که دوازده است عول میکنند پانزده میشود هر چه از دوازده
بر پدر و مادر و زوجه داده بودند از پانزده نیز همان
نصیب بی کم و زیاده بایشان میدهند مثلا زوجه از
از دوازده سه سهم میبرد از پانزده نیز همان سهم
را باو میدهند و ابوین چهار سهم از دوازده میبردند
از فریضه ثانیه نیز همان چهار سهم را بایشان میدهند
و هشت سهم را از پانزده سهم را بر دختران قسمت کرده
نقصان را بر کل وارث میرسانند اما چون در مثال
مذکور دختران پنج نفر باشند و هشت بر پنج منقسم نیست
و نسبت میانه نصیب و رؤس ایشان تباین است
عدد رؤس ایشان را که پنج است در اصل فریضه که پانزده است

ضرب میکنند هفتاد و پنج میشود پس حصه هر واحد از ورثه قبل از ضرب رسیده بود چون در عدد روس طایفه که سهام برایشان منکسر است ضرب کنند حصه او بعد از ضرب همان خواهد بود مثلا از پانزده نصیب زوج سه سهم بود در عدد روس دختران ضرب کردیم پانزده شد و نصیب او از هفتاد و پنج همان است و نصیب ابوین از پانزده چهار بود در عدد روس دختران ضرب کردیم بیست شد نصیب ایشان از هفتاد و پنج همان خواهد بود سویه برایشان قسمة میشود و نصیب دختران از پانزده هشت بود در عدد روس ایشان ضرب کردیم چهل شد حصه هر واحد هشت سهم است و اگر در مثال مذکور دختران شش نفر باشند هشت بر شش منقسم نمیشود نسبت میانه نصیب و روس توافق است بنصف عدد روس را بجزء وفق رد کردیم سه شد سه را در اصل فریضه که پانزده است ضرب کردیم چهل و پنج شد هر چه بهر واحد قبل از ضرب رسیده بود چون در جزء وفق روس ضرب کنند حصه او بعد از ضرب همان خواهد بود و برین قیاس نسبت میانه نصیب و روس ملاحظه کرده بمقتضای آن عمل باید نمود

مطلب ثالث در مناسخات وهی جمع مناسخة من النسخ

وهو في اللغة

وهو في اللغة النقل والتحويل تقول نسخت الكتاب اذا نقلته من نسخة الى اخرى سميت هذه المسائل بها لان عدد مجموع الورثة ينتقل من مقدار الى مقدار بموت واحد منهم وكذا التصحيح ينتقل من حال الى حال وقد يطلق على الابطال ومنه نسخت الشمس الظل اذا ابطلته وازالته ووجهه هنا ان الفرض يبطل تلك القسمة وقد تعلق فرضه بغيرها وان كانت موافقة الثانية للاولى وعند الفقهاء معنى المناسخات ان يموت انسان فلا يقسم تركته ثم يموت بعض الورثة و اريد قسمة الفريضتين من اصل واحد بدانکه اقسام مناسخه چهار است اول اتحاد وارث و استحقاق دوم اختلاف وارث و استحقاق سوم اختلاف وارث و اتحاد استحقاق چهارم اتحاد وارث و اختلاف استحقاق هرگاه که قبل از قسمت ترکه بعضی از ورثه فوت شود و خواهند که فریضتین را از اصل واحد درست کنند طریق آنست که اول تصحیح فریضه اول کرده سهام هر واحد از ورثه را باین ان قسمت نمایند پس اگر نصیب میت ثانی از فریضه اول بر ورثه اوبی کسر قسمت شود قسمت میکنند

دوم

دل

چهارم

سوم

چهار

واگر قسمت نشود نسبت میانه نصیب میت ثانی و فریضه
او ملاحظه مینمایند اگر توافق یا تداخل باشد توافق اعتبار
کرده جزو وفق فریضه ثانیه والا فریضه ثانیه را در فریضه
اول ضرب کرده حاصل را قسمت میکنند و ما از جهه
توضیح صور ثلثه را در سه فصل بیان میکنیم
فصل اول در بیان انکه نصیب میت ثانی از
فریضه اول بورثه اوبی کسر قسمت شود بر تعداد اقسام
اربعه مذکوره [اول] اول اتحاد وارث و استحقاق
مثل سه نفر برادر که یکی فوت شود و بعد از ان
دیگری فوت شود پس کل مال از ثالث خواهد بود
و وارث ثانی بعینه وارث اول است و استحقاق
[دوم] در صورتین بسبب اخوه است دوم اختلاف
وارث و استحقاق مثل دو نفر برادر که احدی
فوت شود از سر یکنفر پسر [بعد از ان دیگر فوت شود ص] وارث ثانی غیر اول
است و استحقاق در اول از جهه اخوة و در ثانی
[سم] از جهه بنوة است سیم اختلاف وارث و اتحاد
استحقاق مثل انکه شخصی فوت شود از سر دو نفر
پسر بعد از ان احدی از دو نفر مذکور فوت شود
از سر یکنفر پسر وارث ثانی غیر وارث اول

است و استحقاق در صورتین از جهه بنوت است
[چهارم] اختلاف استحقاق و اتحاد وارث مثل انکه
شخصی فوت شود از سر یکنفر زوجه و یکنفر پسر
بعد از ان زوجه فوت [شود ص] از سر همان پسر پس ثمن
که نصیب زوجه است از پسر خواهد بود و وارث
ثانی بعینه وارث اول است و استحقاق در اولی
از جهه زوجیه و در ثانی از جهه بنوت است فصل
ثانی در بیان انکه نصیب میت ثانی از فریضه
اول بورثه اوبی کسر قسمت نشود و نسبت میانه
نصیب میت ثانی و فریضه او توافق باشد مثل زوج
و دو نفر برادر مادری و دو نفر برادر پدری بعد
از ان زوج فوت شود از سر یکنفر پسر و دو نفر
دختر فریضه شش است نصف نصیب زوج است
و ثلث نصیب اخوه مادری و یک سهم باقی نصیب
اخوه پدری اما یک سهم بر اخوه پدری قسمت نمیشود
عدد رؤس ایشان را در فریضه ضرب کردیم دوازده
شد نصیب زوج شش سهم است بر فریضه او که
چهار است قسمت نمیشود میانه نصیب زوج و فریضه
او توافق است بنصف پس نصف فریضه ثانیه را
در فریضه اولی که دوازده است ضرب کردیم بیست

میت چهار شد نصیب زوج و دو خواهر ده سهم است
و فریضه او چهار شش سهم را به شش سهم راست نمی‌آید
بر دو نفر دختر قسمت کردیم در صورت مذکوره هرگاه خواهند
بدانند نصیب هر وارثی چند سهم میشود هر جز از
فریضه اولی قبل از ضرب بهر واحد از ورثه رسیده
بود چون در جزو وفق فریضه ثانیه ضرب کنند حصه
او همان خواهد بود مثلاً نصیب زوج از فریضه اولی
شش سهم بود در جزو وفق فریضه ثانیه ضرب کردیم
دوازده شد و نصیب اخوه مادری چهار سهم
بود در جزو وفق فریضه ثانیه ضرب کردیم هشت شد
و نصیب اخوه پدری دو سهم بود در جزو وفق فریضه
ثانیه ضرب کردیم چهار شد فصل ثالث در بیان
آنکه نصیب میت ثانی بر ورثه او صحیحاً قسمت نشود و اما
نسبت میانه نصیب و فریضه او توافق نباشد مثل
زوج و دو نفر اخ مادری و یکنفر برادر پدری بعد از آن
زوج فوت شود از پسر دو نفر پسر و یکنفر دختر فریضه
شش است نصیب زوج سه سهم است بر فریضه او که
پنج است قسمت نمیشود و میانه نصیب و فریضه او
تباین است فریضه ثانیه را که پنج است در فریضه اولی
ضرب کردیم سی شد هر چه بهر واحد از فریضه اولی رسیده

بود چون در فریضه ثانیه ضرب کنند حصه او همان خواهد بود
بدانکه هرگاه که مناسخات زیاده از دو فریضه باشد
نتیجه مذکور نظر میکنند در ثالث اگر حصه او که از فریضه
میت اول باو رسیده بود بر ورثه او درست قسمت نشود
قسمت میکنند و الا نسبت میانه حصه و فریضه او ملاحظه
میکنند اگر توافق باشد جزو وفق فریضه ثالثه و الا فریضه
ثالثه را در فریضتین ضرب کرده حاصل را قسمت
مینمایند مثلاً در مثال مذکور هرگاه از اولاد زوج یکنفر
پسر فوت شود از سه نفر پسر و دو نفر دختر باشش
ولد است او در ذکوریت و انوثیت حصه ولد مذکور که
شش سهم از پانزده سهم نصیب پدر او بود بر ورثه
او درست قسمت میشود اما هرگاه ولد مذکور فوت
شود از سه یکنفر پسر و دو نفر دختر فریضه او چهار است نصیب
او که شش است متوافق به نصف است نصف فریضه ثالثه را
در فریضتین که سی است ضرب کردیم شصت شد هر چه بهر یک
از ورثه از فریضه ثانیه رسیده بود چون در جزو وفق
فریضه ثالثه ضرب کنند حصه او همان خواهد بود و هرگاه ولد مذکور
فوت شود از سه دو پسر و یک دختر فریضه او پنج است نصیب
او که شش سهم است تباین دارد و فریضه او را در فریضتین
ضرب کردیم یکصد و پنجاه میشود نصیب هر واحد از ورثه
را که از فریضه ثانیه باو رسیده بود چون در فریضه ثالثه
از

دو کس باشد ... نصف ... المیت الاول ... من ورثة الاول ... للذکر مثل حظ الانثیین ...

ضرب کنند حصه او همان خواهد بود و برین قیاس اگر اخوی
از اولاد مذکوره فوت شود از برو رثه متوفی مسئله را بوجه خواهند
بود نسبت میانه فریضه و نصیب او ملاحظه کرده
عمل بمقتضای ان مینمایند و هکذا فی الخامس وال
سادس وغیرهما مطلب رابع در بیان معرفت سهام
ورثه از ترکه بدانکه طرق متعدد درین باب در کلام
اصحاب وارد است اقرب طرق اینست که ملاحظه کنند
سهام هر وارث را از فریضه و بهمان نسبت از ترکه
باو حصه دهند و این طریق شامل جمیع اصناف ترکه است
خواه درهم یا دینار یا عقار یا غیر آن اما اقربیت طریق
مذکور در صورتیست که نسبت میانه ترکه و فریضه
واضح باشد مثل پدر و مادر و زوج که فریضه شش
است هرگاه ترکه مساوی فریضه یا دوازده دینار یا بیست
چهار دینار یا مانند آن باشد نصیب زوج از
فریضه نصف است پس نصف ترکه را باو میدهند
و مادر را با عدم حاجب ثلث میبرد پس ثلث ترکه را
باو میدهند و نصیب پدر از فریضه مذکوره یکسهم باقیست
پس سدس ترکه را اخذ میکند و اگر در مثال مذکور
بجای زوج زوجه باشد فریضه دوازده است که
از ضرب مخرج ربع در مخرج ثلث حاصل شده
نصیب زوجه از فریضه مذکوره ربع است پس ربع ترکه

را باو

را باو میدهند و مادر با عدم حاجب ثلث میبرد پس ثلث
ترکه را باو میدهند و نصیب پدر پنج سهم باقیست
پس باقی ترکه را باو میدهند اما در صورتیکه نسبت واضحه
نباشد مثل آنکه ترکه بیست دینار باشد در مثال مذکور معرفت
سدس و مانند آن خالی از تعسری نیست و محتاج است
بعمل دیگر که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طریق دیگر
آنست که ترکه را بر فریضه قسمت کنند و هر عددی که از
قسمت خارج شود در سهم هر وارث ضرب کرده حاصل را
بهمان وارث دهند و این طریق در صورت وضوح
نسبت جاریست اما در صورت وضوح نسبت مثل آنکه
در مثال اول که فریضه شش است هرگاه ترکه بیست و
چهار دینار باشد ترکه را بر فریضه قسمت میکنند شش چهار
میشود یعنی از هر سهم از فریضه چهار سهم از ترکه حاصل
میشود پس چهار را که از قسمت بیرون آمده در سه سهم نصیب
زوج ضرب میکنند دوازده میشود نصیب او از ترکه
همان خواهد بود و همچنین چهار خارج از قسمت را در
دو سهم مادر ضرب میکنند هشت حاصل میشود نصیب
او از ترکه همانست و اینچنین چهار خارج را در نصیب پدر
که یکسهم باقیست از فریضه مذکوره ضرب میکنند چهار
میشود نصیب او از ترکه همان خواهد بود و در مثالی که

القسمة ضد الضرب لانه تضعیف و هی تحلیل منه

و عدم وضوح نسبت م

فریضه دوازده است هرگاه ترکه بیست و چهار دینار باشد
ترکه را بر فریضه قسمت مینمایند دو سهم از قسمت خارج
میشود دو سهم خارج را در سه سهم نصیب زوج ضرب
میکنند شش سهم حاصل میشود نصیب او از ترکه همانست
و همچنین دو سهم خارج را در چهار سهم نصیب ام در
ضرب میکنند نصیب او همان خواهد بود و ایضا دو
سهم خارج را در نصیب پدر که پنج سهم باقیست ضرب
میکنند نصیب او از ترکه همانست اما در صورت
عدم وضوح نسبت مثل آنکه در مثالین مذکورین
ترکه ده دینار باشد در مثال اول که فریضه شش است
بعد از قسمت ترکه بر فریضه واحد و ثلثان واحد
از قسمت خارج میشود هرگاه خواهیم بدانیم که نصیب
زوج از ترکه مذکوره چند سهم است خارج قسمت را
در نصیب او که سه سهم است ضرب میباید کرد پنج سهم
میشود نصیب او از ده دینار همان خواهد بود و ایضا خارج
قسمت را در دو سهم ام در ضرب کردیم سه سهم و ثلث
سهم میشود حصه او از ترکه همانست و ایضا خارج قسمت را
در نصیب پدر که یک سهم است از فریضه مذکوره قسمت
ضرب صح
ما کردیم بقدر خارج قسمت حاصل شد نصیب او از ترکه
همانست و همچنین در مثال ثانی که فریضه دوازده است

بعد از

بعد از قسمت ترکه بر فریضه خمسه اسداس واحد خارج میشود
در نصیب زوجه که سه سهم است ضرب کردیم دو سهم و
نصف سهم حاصل میشود نصیب او همان خواهد بود و ایضا
خارج قسمت را در چهار سهم نصیب ام در ضرب کردیم
سه سهم و ثلث سهم شد نصیب او همانست و ایضا
خارج قسمت را در پنج سهم پدر ضرب کردیم چهار سهم و
سدس سهم شد نصیب او همان خواهد بود هرگاه در مثال
اول با ورثه مذکوره یک دختر باشد فریضه دوازده است
پنج سهم از دختر است اگر خواهند بدانند که نصیب او
از ده دینار چند میشود خمسه اسداس خارج را در پنج
سهم او ضرب میکنند چهار سهم و سدس سهم میشود و ایضا
خارج قسمت را در سه سهم زوج ضرب میکنند دو سهم و
نصف سهم میشود و ایضا خارج قسمت را در چهار سهم
ابوین ضرب میکنند سه سهم و ثلث سهم میشود طریق
دیگر هرگاه فریضه و ترکه با هم توافق داشته باشند
چنانکه در مثال مذکور وفق ترکه را باید گرفت
و سهم هر وارث را در وفق ترکه ضرب کرده حاصل
را بر وفق فریضه قسمت کرد آنچه بسبب قسمت خارج
شود نصیب او از ترکه همان خواهد بود مثلا در مثال
مذکور سهم دختر را که پنج است در وفق ترکه که پنج است

ضرب کردیم بیست و پنج شد بعد ازان حاصل را بر وفق
فریضه که شش است قسمت کردیم چهار سهم و سدس
سهم بیرون آمد نصیب دختر همانست و همچنین سهام
ابوین را که چهار است در وفق ترکه که پنج است
ضرب کردیم بیست شد حاصل ضرب را بر وفق
فریضه که شش است قسمت کردیم سه سهم و ثلث
سهم بیرون آمد حصهٔ او همان خواهد بود و اما نصیب
زوج را که سه سهم است در وفق ترکه که پنج است
ضرب کردیم پانزده شد بعد ازان حاصل را
بر وفق فریضه قسمت کردیم دو سهم و نصف
سهم بیرون آمد حصهٔ او همانست طریق دیگر
در صورت توافق فریضه و ترکه آنست که وفق ترکه را از وفق

فریضه

فریضه قسمت شود خارج قسمت را در سهم هر وارث ضرب
کنند هر چه حاصل شود نصیب همان وارث خواهد بود مثلا
در مثال مذکور پنج را بر شش قسمت میکنند خمسه اسداس
از قسمت بیرون می آید پس سهم هر وارث را که دران
ضرب کنند نصیب او از ترکه همان خواهد بود معـ دیگر
آنست که اگر ترکه صحیح باشد یعنی کسر نداشته باشد
سهم هر وارث را که از فریضه باو رسیده در ترکه ضرب
کنند و حاصل ضرب را بر فریضه قسمت نمایند هر چه
از قسمت خارج شود نصیب همان وارث خواهد بود مثلا
در مثال زوج و ابوین و یک دختر فریضه دوازده است
هرگاه ترکه ده دینار باشد سهم دختر را که پنج است
در ترکه ضرب کردیم پنجاه شد حاصل ضرب را
بر فریضه قسمت کردیم چهار سهم و سدس سهم خارج
شد و سهام ابوین را که چهار است در ترکه ضرب
کردیم چهل شد چهل را بر فریضه قسمت کردیم سه سهم
و ثلث سهم خارج شد و نصیب زوج را که سه سهم است
در ترکه ضرب کردیم سی شد سی را بر فریضه قسمت کردیم
دو سهم و نصف سهم حاصل شد و هرگاه در مثال مذکور
ترکه بیست و یک دینار باشد سهم دختر را که پنج است در ترکه
ضرب کردیم یکصد و پنج شد حاصل ضرب را بر فریضه که دوازده است
دو [illegible] و نصف [illegible] خارج شد

در کاه در مثال مذکور ترکه پنج [illegible]
سهم و ضرب [illegible] کردیم [illegible]
[illegible] پنج است در ترکه ضرب [illegible] دوازده
پنج شد حاصل را بر وفق [illegible] دو سهم و نصف
[illegible] قسمت [illegible] خارج شد
سدس خارج شد [illegible] کردیم بیست
و در ترکه ضرب [illegible] بر وفق فریضه
حاصل ضرب را [illegible] اسداس
[illegible] کردیم [illegible] و نصیب
سهم خارج شد و در
زوج را که سه سهم است
ضرب کردیم پانزده
در ترکه ضرب [illegible] بر وفق فریضه
پانزده را [illegible] سهم

قسمت کردیم هشت سهم و ثلث سهم شد و سهام ابوین
را در ترکه ضرب کردیم هشتاد شد حاصل را بر فریضه
قسمت کردیم شش سهم و ثلثان سهم خارج شد و نصیب
زوج را که سه سهم است در ترکه ضرب کردیم شصت
شد حاصل ضرب را بر فریضه قسمت نمودیم پنج سهم از
قسمت خارج میشود و علی هذا القیاس باقی الامثله و اگر
ترکه صحاح نباشد و کسر در و متحقق باشد مخرج کسر را
در صحاح و کسر ترکه ابتدا ضرب میکنند و سهم هر وارث
را از فریضه در حاصل ضرب مخرج کسر ضرب مینمایند و حاصل
ان را بر فریضه قسمت میکنند هر چه از قسمت خارج شود بر
مخرج کسر قسمت مینمایند هر چه بعد از قسمت خارج شود نصیب
همان وارث خواهد بود مثلا هرگاه در مثال مذکور ترکه
ده دینار و نصف دینار باشد مخرج کسر را که دو است
در ترکه ضرب کردیم بیست و یک شد سهم دختر را که
پنج است از فریضه مذکوره در بیست و یک ضرب نمودیم
یکصد و پنج حاصل شد یکصد و پنج را بر فریضه که دوازده است
قسمت نمودیم هشت سهم و ثلثه ارباع سهم خارج شد
خارج قسمت را بر مخرج کسر که دو است قسمت کردیم چهار
سهم و ربع و ثمن خارج میشود سهم دختر از ترکه مذکوره
همان خواهد بود و سهام ابوین را که چهار است در بیست و یک

شد حاصل
ضرب کردیم هشتاد و چهار حاصل ضرب را بر فریضه
که دوازده است قسمت کردیم هفت سهم خارج شد
هفت سهم را بر مخرج کسر قسمت نمودیم سه سهم و نصف
سهم خارج میشود نصف نصیب ابوین از ترکه مذکوره
همان است و نصیب زوج را که از فریضه مذکوره سه سهم
است در بیست و یک ضرب کردیم شصت و سه شد
حاصل ضرب را بر فریضه که دوازده است قسمت کردیم
پنج سهم و ربع سهم خارج شد پنج سهم و ربع سهم را
بر مخرج کسر که دو است قسمت نمودیم دو سهم و نصف
و ثمن خارج میشود نصیب زوج از ترکه مذکوره همان است
پس عدد مجموع خارج قسمت مخرج کسر ده دینار و نصف
دینار میشود و همچنین در مثال مذکور اگر ترکه ده دینار
و ثلث دینار باشد مخرج کسر را که سه است در ترکه
ضرب میکنند و بشرح مذکور عمل مینمایند و علی هذا
القیاس فی سایر الکسور و اگر فریضه عدد اصم
باشد و مراد از عدد اصم در این مقام آنست که خالی
باشد از کسور تسعه مثل احد عشر و ثلثه عشر طریق
آنست که قسمت نکنند ترکه را بر فریضه بلکه بعد از
قسمت کنند از دینار زیاد و اید زیادتی را بالفاظ حساب
کرده بر فریضه قسمت نکنند آنچه از قسمت زیاد آید

یکسره

بجهة حساب کرده بر فریضه قسمت نمایند هر چه بعد از قسمت
زیاد آید بارزات حساب کرده بر فریضه قسمت کنند
هر چه باقی ماند باجزاء ارز حساب کرده بر فریضه قسمت
نمایند مثلا هرگاه شخصی فوت شود از سر چهار نفر پسر
و سه نفر دختر و فریضه یازده است هرگاه ترکه دوازده
دینار باشد چون ترکه را بر فریضه قسمت کنند بازاء
هر سهم از فریضه یک دینار و یک جزء از یازده جزء دینار
از ترکه مذکوره حاصل میشود اما هرگاه در مثال مذکور
ترکه یازده دینار و ثلثه ارباع دینار باشد کسر دینار
را بقیراط حساب میکنند پس ثلثه ارباع دینار
[illegible] پانزده قیراط میشود بواسطه آنکه یک دینار
بیست قیراط است بعد از قسمت پانزده قیراط
بر فریضه مذکوره چهار قیراط زیاد می آید چهار قیراط
را بحبات حساب میکنند دوازده حبه میشود زیرا که
یک قیراط سه حبه است بعد از قسمت بر فریضه یک حبه
زیاد می آید حبه را بارزات حساب مینمایند چهار
ارز میشود بواسطه آنکه یک حبه چهار ارز است اما چهار
ارز بر فریضه قسمت نمیشود پس هر ارز را به یازده
جزء اعتبار میکنند بعد از قسمت اجزا بر فریضه بازاء
هر سهم از فریضه چهار جزء ارز خارج میشود پس بازاء

هر سهم از فریضه یک دینار و یک قیراط و یک حبه و چهار جزء ارز از
ترکه حاصل میشود هرگاه جمع کنند یازده دینار و یازده
قیراط و یازده حبه و چهل و چهار جزء ارز حاصل میشود
پس مجموع چهل و چهار جزء چهار ارز است و چهار ارز
یک حبه است چون به یازده حبه ضم کنند دوازده حبه میشود
که چهار قیراط است چهار قیراط را به یازده قیراط چون
ضم کنند پانزده قیراط میشود که ثلثه ارباع دینار است
پس عدد مجموع یازده دینار و ثلثه ارباع دینار میشود
و اگر وارث چهار نفر پسر و پنج نفر دختر باشد فریضه
سیزده است هرگاه ترکه هشت دینار باشد بعد از
قسمت ترکه بر فریضه هفت دینار زیاد می آید هر دینار
را به بیست قیراط حساب کرده بر فریضه قسمت مینمایند بازاء
هر سهم از فریضه ده قیراط خارج میشود ده قیراط زیاد
می آید بر فریضه قسمت نمیشود ده قیراط را بحبات
حساب میکنند سی حبه میشود چون بر فریضه قسمت
کنند بازاء هر سهم از فریضه دو حبه خارج میشود و بعد از
قسمت چهار حبه زیاد می آید چون بر فریضه قسمت نمیشود
بارزات حساب مینمایند شانزده ارز میشود چون بر فریضه
قسمت کنند سه ارز زیاد می آید هر ارز را سیزده جزء حساب کرده بر فریضه قسمت میکنند
ارز خارج میشود پس نصیب هر پسر از ترکه مذکوره سه دینار سه جزء از سیزده جزء
و چهار حبه و دو ارز و شش جزء از سیزده جزء ارز است نصیب



بهر دختر نصف ان که یکدینار و ده قیراط و دو
حبه و یک ازو سه جزء از سیزده جزء از حبه
چون محاسب را در حساب خطا واقع شود خواهد
بداند که قسمه صواب است یا خطا نصیب هر وارث
را که از قسمه حاصل شده جمع کرده بعضی را به
بعضی ضم نماید اگر عدد مجموع مساوی ترکه باشد
قسمه صواب است والا خطا خواهد بود والله سبحانه
اعلم بالصواب وقع الفراغ من تالیفه لیله
السابع من جمادی الثانی ~~ار...~~
اربعه سبعین الف والسلام
سنه من الهجره ۱۲۳

وجدت علی ظهر کتاب کل حلو حار الا الرمان وکل حامض بارد الا المری وکل حار قابض الا الفستق المشمش فانه بارد مطلق ۱۴

۲۸

قال صلی الله علیه وآله اذا صلیت الصبح فقل
عشر مرات سبحان الله العظیم وبحمده ولا قوة الا بالله العلی العظیم
فان الله تعالی یعافیک بذلک من العمی والجنون والجذام
والفقر والهرم ذکری

مثال ضرب المفرد فی المرکب مثل خمسة فی خمسة عشر وخمسة
وعشرین فانحل الی خمسة وعشرا وخمسة وعشرین ففی الاول
وعشرة ... وهو واحد فاضرب خمسة الی واحد صار
خمسة ... صار خمسین ثم اضرب خمسة الی خمسة فصار
خمسة وعشرین فهو الحاصل ومنها الصورة الثانی بعد ر وعشرین
الی خمسة یعنی اثنین فاضرب تارة الی اثنین صار عشرة فابسط
عشرات صار مائة ثم اضرب خمسة فی خمسة صار خمسة وعشرین
وهو الحاصل ومثال ضرب المرکب فی المرکب مثل خمسة عشر
فی خمسة عشر او خمسة وعشرین الی خمسة وعشرین فانحل کل واحد
من الصورتین الی المفردات ففی الصورة الاول الی خمسة وعشرة
وخمسة وعشرة ومنها الصورة الثانی الی خمسة وعشر وخمسة وعشر
فبعد ر وعشرة من الطرفین الی الواحد فاضرب الاحد الی الاحد
صار واحدا فابسط مات ثم اضرب الاحد الی خمسة صار خمسة
فابسط عشرات ثم اضرب خمسة الی خمسة صار خمسة وعشرین ثم اضرب
خمسة الی الواحد صار خمسة فابسط عشرات فالمجموع مائتان وخمسة
وعشرون ولبعد ر وعشرین من الطرفین الی اثنین فاضرب اثنین
الی اثنین صار اربعة فابسط مات ثم اضرب اثنین الی خمسة صار
عشرة فابسط عشرات ثم اضرب خمسة الی خمسة صار خمسة وعشرین ثم اضرب
خمسة الی اثنین صار عشرة فابسط عشرات فالمجموع ستة مائة
وخمسة وعشرون وکذا غیره من الامثلة

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من لا يحيط بجميع نعمه عدد ولا ينتهي قضاء
قسمه الى امد ونصلي على سيدنا محمد النبي
المجتبى وعترته سيما الاربعة المتناسبة
اصحاب العبا وبعد فهذه خلاصة الحساب علم يستعلم منه
استخراج المجهولات العددية من معلومات مخصوصة
وموضوعه العدد الحاصل في المادة كما قيل من
مه عدد والحساب من الرياضي وفيه كلام والعدد
قيل كمية يطلق على الواحد وما يتألف منه فيدخل
الواحد وقيل نصف مجموع حاشيتيه فيخرج
وقد يتكلف لادراجه بتنزيل الحاشية الكبرى
والحق انه ليس بعدد وان تألفت منه الاعداد
كما ان الجوهر الفرد عند مثبتيه ليس بجسم وان
تألفت منه الاجسام وهو اما مطلق فصحيح

او مضاف الى ما يفرض واحدا فكسر وكل الاعداد
مخرجه والمطلق ان كان لاحد الكسور التسعة
او جذر فمنطق والا فاصم والمنطق ان
ساوى اجزاءه فتام او زاد عليها فزائد او نقص
عنها فناقص فمراتب العدد واصولها
ثلثة آحاد وعشرات ومآت وفروعها ما
عداها لا يتناهى وينعطف الى الاصول وقد
وضع حكماء الهند الارقام التسعة المشهورة
٩٨٧٦٥٤٣٢١

الباب الاول

في الصحاح زيادة عدد الى عدد آخر جمع ونقصه
منه تفريق وتكريره مرة تضعيف ومرارا
بعدة آحاد آخر ضرب وتجزئته بمتساويين
تنصيف وبمتساويات بعدة آحاد آخر قسمة
وتحصيل ما يتألف من ضربه في نفسه تجذير ولنورد هذه
الاعمال في فصول

الفصل الاول في الجمع



واعلم ان الحقيقة جمع المثلين الا انك لا تحتاج الى رسم المثل كانه تحاذيها وصورته هذه

٢٥٢٧٣

٥٠٥٤٦

ولك الابتداء في هذه الاعمال من اليسار الا انك تحتاج الى المحو والاثبات ورسم الجداول جمع الاعداد وهو تطويل بغير طائل وهذه صورتها

التضعيف من اليسار

٢	٥	٥	٦	٧
٤	٥	٥	٢	٤
٥		١	٣	

جمع الاعداد من اليسار

٥	٣	٧	٣	٢
	٤	١	٧	٩
		١	٥	٥
٥	٧	٩	٥	٦
	٨	٥	١	

٥	٤	٥	٣	٧
٢	٧	٩	٤	٢
٧	١	٤	٧	٩
٨	٢			

العدد باقي

واعلم ان ميزان العدد ما بقي منه بعد اسقاطه تسعة تسعة وامتحان الجمع والتضعيف بجمع

رسم العددين متحاذيين وابدا من اليمين بزيادة كل مرتبة على محاذيها فان حصل اقل من عشرة رسم تحتها او زاد فالزائد او عشرة فصفرا حافظا في هذين للعشرة واحدا لتزيده على ما في المرتبة التالية او رسمه بجنب سابقه ان خلت وكل مرتبة لا محاذي لها فابتدا نقلها بعينها الى سطر الجمع وهذه صورته

٢٥٣٧٢

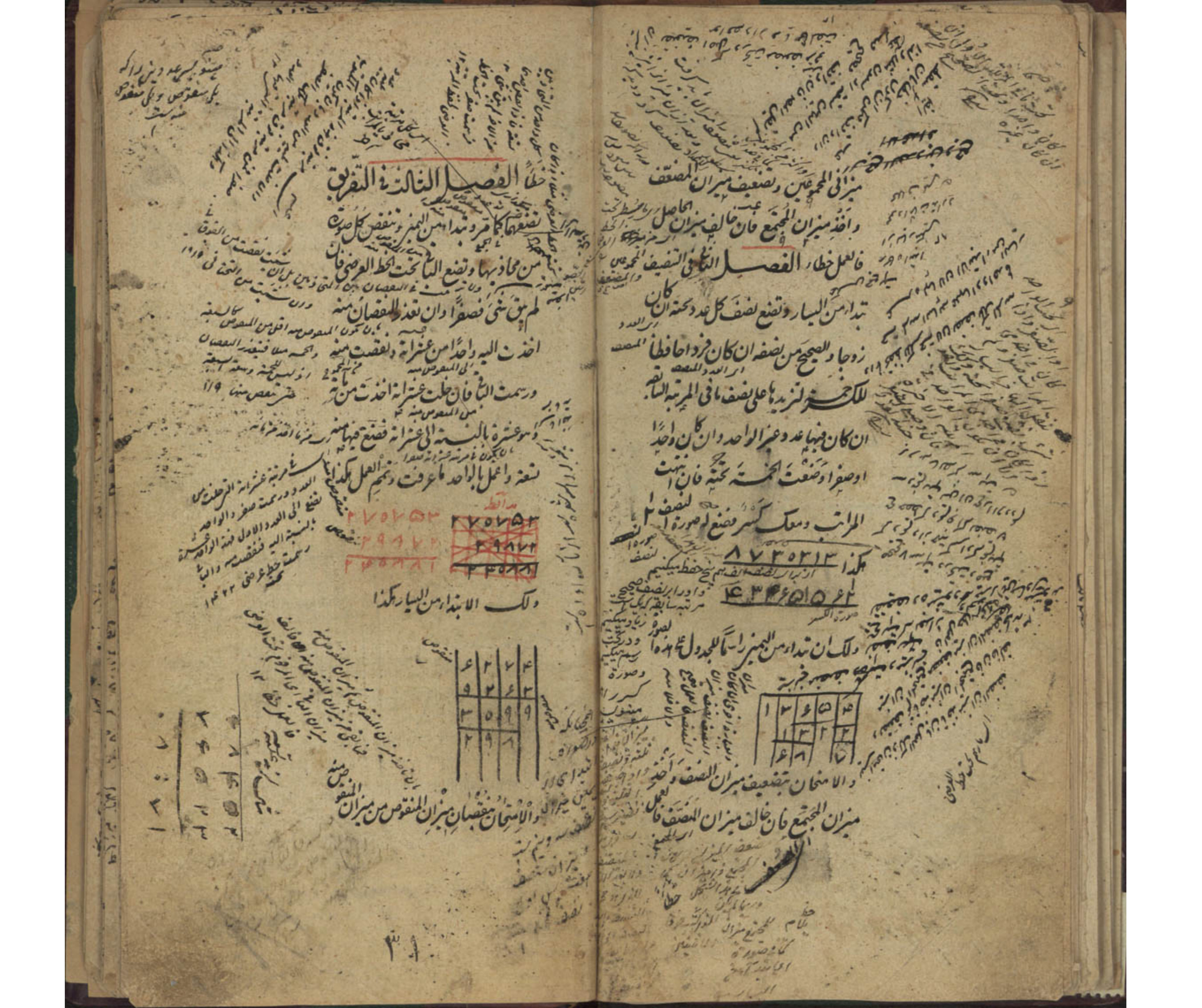
٧٦٥٦

٣٣٠٢٨

فان تكثرت سطور الاعداد فارسمها محاذية المراتب وابدا من اليمين حافظا لكل عشرة واحدا كما عرفت وهذه صورته

٥٥٣٧٣
٥٢٤١٨
٧٣٥١٤
٧٦٢٠٥

٥٥٣٧٣
٥٢٣١٨
٧٣٥١٤
٧٦٢٠٥



ميزاني المجموعين وتضعيف ميزان المضعف
واخذ ميزان المجتمع فان خالف ميزان الحاصل
فالعمل خطاء

الفصل الثاني في التضعيف

تبدا من اليسار وتضع نصف كل عدد تحته ان كان
زوجا والصحيح من نصفه ان كان فردا حافظا
لكل خمسة لتزيدها على نصف ما في المرتبة السابقة
ان كان فيها عدد وعن الواحد وان كان واحدا
او صفرا وضعت الخمسة تحته فان انتهت
المراتب ومعك كسر فضع له صورة ١/٢ للنصف

هكذا ٨٧٣٥٢١٣
٤٣٦٧٦٠٦ ١/٢

وذلك ان تبدا من اليمين الى الجدول هكذا

١	٣	٦	٥	٤
	١	٣	٢	٢
	٤	٨		٧

والامتحان تضعيف ميزان النصف واخذ
ميزان المجتمع فان خالف ميزان المضعف فالعمل
خطاء

الفصل الثالث في التفريق

تضعهما كما مر وتبدا من اليمين وتنقص كل صورة
من محاذيها وتضع الباقي تحت الخط العرضي فان
لم يبق شيء فضع صفرا وان تعذر النقصان منه
اخذت اليه واحدا من عشراته ونقصت منه
ورسمت الباقي فان خلت عشراته اخذت من ما
هو عشرة بالنسبة الى عشراته فتضع فيها ما
تسعة واعمل بالواحد ما عرفت وتمم العمل هكذا

٢٧٥٧٥٣
٢٩٨٧٢
٢٤٥٨٨١

وذلك الابتداء من اليسار هكذا

٤	٢	٧	٤
٩	٣	٤	٣
٣	٥	٩	٩
٢	٩	٨	

والامتحان بنقصان ميزان المنقوص من ميزان المنقوص منه



الى يتميهما منها واضرب الآحاد في الآحاد واحفظ
الحاصل ثم اجمع مراتب المضروبين وانقص
المجتمع من حينئذ مثلو المرتبة الاخيرة فهي ضرب
ثلثين في الاربعين بسط الاثني عشرات
اذ المراتب اربع والثالثة مرتبة المئات وفي
ضرب اربعين في خمسمائة بسط العشرين الوفا
اذ المراتب خمس واما الثاني والثالث
فاذا احلل المركب الى مفرداته رجع الى الاول
فاضرب المفردات بعضها في بعض واجمع
الحواصل وللضرب قواعد لطيفة تبين
استخراج مطالبه منها قاعدة
فيما بين الخمسة والعشرة بسط احد المفروضين
عشرات وتنقص من الحاصل مضروبه في فضل
العشرة على المضروب الآخر مثالها ثمانية في
تسعة نقصنا من التسعين مضروب التسعة في الاثنين
بقي اثنان وسبعون قاعدة تجمع المفروضين

ان امكن والا تزيد عليه تسعة وتنقص فالباقي ان خالف
ميزان الناتج فالعمل خطأ

الفصل الرابع

في الضرب وهو تحصيل عدد نسبته احد المضروبين
اليه كنسبة الواحد الى المضروب الآخر ومن ههنا
يعلم ان الواحد لا تأثير له في الضرب وهو اما
في مفرد او في مركب او مركب في مركب والاول
اما آحاد في آحاد او في غيرها او غيرها في غيرها
اما الاول فهذا الشكل متكفل

واما الاخيران فنجرد فيهما غير الآحاد

وتبسط ما فوق العشرة عشرات وتزيد على
مضروب فضل العشرة على احدهما فى فضلها على الاخرى
مثالها ثمانية فى سبعة زدنا على الخمسين مضروب
الاثنين فى الثلثة قاعدة فى ضرب الآحاد
فيما بين العشرة والعشرين تجمع مضروبين وتبسط
الزائد على العشرة عشرات ثم تنقص من الحاصل
مضروب ما بين المفرد والعشرة فى الآحاد التى
مع المركب مثالها ثمانية فى اربعة عشر نقصنا
من المائة والعشرين مضروب الاثنين فى الاربعة
قاعدة فى ضرب ما بين العشرة والعشرين
بعضه فى بعض يزيد آحاد احدهما على مجموع الآخر
وتبسط المجتمع عشرات ثم تضيف اليه مضروب
الآحاد فى الآحاد مثالها اثنى عشر فى ثلثة
عشر زدنا على المائة والخمسين ستة قاعدة
كل عدد يضرب فى خمسة او خمسين او خمسمائة
فابسط نصفه عشرات او مآت او الوفا وخذ

للكسر نصف ما اخذت للتصحيح مثالها احد عشر
فى خمسة الجواب ثمانون او سبعة عشر فى خمسين
فالجواب ثمانمائة وخمسون قاعدة فى ضرب
ما بين العشرة والعشرين فيما بين العشرين والمائة
من المركبات تضرب آحاد اقلهما فى عقدة تكرار
العشرة وتزيد الحاصل على اكثرهما وتبسط المجتمع
عشرات وتزيد عليه مضروب حادى الآحاد
مثالها اثنى عشر فى ستة وعشرين زدت الاربعة
على الستة والعشرين وبسطت الثلثين عشرات
وتممت العمل حصل ثلثمائة واثنى عشر قاعدة
كل عدد يضرب فى خمسة عشر او فى مائة وخمسين
او فى الف وخمسمائة فزد عليه نصفه وابسط
الحاصل عشرات او مآت او الوفا وخذ للكسر
نصف ما اخذت للتصحيح مثالها اربعة وعشرون
فى خمسة عشر الجواب ثلثمائة وستون او خمسة
وعشرون فى مائة وخمسين الجواب ثلثة الاف

وسبعمائة وخمسون **قاعدة** في ضرب ما بين العشرين والمائة مما تساوت عشراته بعضه في بعض تزيد آحاد احدهما على الآخر وتضرب المجتمع في عدة تكرار العشرة وتبسط الحاصل عشرات وتزيد عليه مضروب الآحاد في الآحاد مثالها ثلثة وعشرين في خمسة وعشرين ضربت الثمانية والعشرين في اثنين وبسطت الستة والخمسين عشرات وتممت العمل حصل خمسمائة وخمسة وسبعون **قاعدة** فيما اختلف عدة عشراته مما بين العشرين والمائة تضرب عدة عشرات الاقل في مجموع الاكثر وتزيد عليه مضروب آحاد الاقل في عدة عشرات الاكثر وتبسط المجتمع عشرات وتضيف اليه مضروب الآحاد في الآحاد مثالها ثلثة وعشرون في اربعة وثلثين فزد على الثمانية والستين تسعة واضيف الى السبعمائة والسبعين اثني عشر **قاعدة** كل عددين متفاضلين بنصف

مجموعهما مفرد تجمعهما وتضرب نصف المجتمع في نفسه وتسقط من الحاصل مضروب نصف التفاضل بينهما في نفسه مثالها اربعة وعشرون في ستة وثلثين فاسقط من التسعمائة مضروب نصف التفاضل في نفسه اعني ستة وثلثين يبقى ثمانمائة واربعة وستون **قاعدة** قد يسهل الضرب بان ينسب احد المضروبين الى اول عدد مرتبة فوقه وتأخذ بتلك النسبة من الآخر وتبسط المأخوذ من جنس المنسوب اليه بجنسه كما للكسر بجنسه مثالها خمسة وعشرون في اثني عشر نسب الاول الى المائة بالربع فتأخذ ربع الاثني عشر وتبسط مآت او في ثلثة عشر فربعها ثلثة وربع ثلثمائة وخمسة وعشرون **قاعدة** قد يسهل الضرب بان تضعف احد المضروبين مرة فصاعدا وتنصف الآخر بعدة ذلك وتضرب ما صار اليه احدهما فيما صار اليه الآخر

الآخر مثاله خمسة وعشرون في عشرة ضعّفت الاول مرتين ونصّفت الثاني كذلك لترجع الى ضرب اربعة في مائة وهو اظهر تذكرة

فان تكثرت المراتب وتشعّب العمل فاستعن

بالقلم فان كان ضرب مفرد في مركب فارسم المركب

المفرد بصورته في المرتبة الاولى وارسم حاد الحاصل

تحتها واحفظ لعشراته آحاد العدد تحتها لتزيدها على حاصل

ضرب ما بعدها ان كان عددا وان كان صفرا رسمت

عدة العشرات تحته وان لم يحصل آحاد فضع صفرا

حافظا لكل عشرة واحدا التفصيل ما عرفت ومتى

ضربت في صفر فارسم صفرا وان كان مع المفرد

اصفار فارسمها عن يمين سطر الخارج مثاله خمسة

في هذا العدد وصورة العمل هكذا

ولو كان خمسمائة زدت قبل الحاصل صفرين وان كان

ضرب مركب في مركب فالطرق فيه كثيرة كالشبكة

وضرب التوشيح والمحاذات وغيرها والاشهر الشبكة

ارسم شكلا ذا اربعة اضلاع وقسمه الى مربعات

وكلاً منها الى مثلثين فوقاني وتحتاني بخطوط موربة

كما ترى وضع احد المضروبين فوقه كل مرتبة على

مربع والآخر عن يساره الآحاد تحت العشرات

وهي تحت المئات وهكذا ثم اضرب صور المفردات كلاً في

كل وضع الحاصل في مربع محاذيهما آحاده في المثلث

التحتاني وعشراته في الفوقاني واترك المثلثات في

للصفر خالية فاذا تم الحشو فضع ما في مثلث التحتاني

الايمن تحت الشكل فان خلا فصفرا وهو اول مراتب

الحاصل ثم اجمع ما بين كل خطين موربين وضع

عن يساره ما وضعت اولا فان خلا فصفرا كما في الجمع



مثاله هذا العدد ٤٧٣٢٦ في هذا العدد ٢٥٧ وهذه صورته

٦	٢	٣	٧	٤	
١ / ٢	٥ / ٤	٥ / ٦	١ / ٤	٥ / ٨	٢
					٥
٤ / ٢	١ / ٤	٢ / ١	٤ / ٩	٢ / ٨	٧

١٢٩١١٤١٨

والامتحان بضرب ميزان المجموع المضروب في ميزان المضروب فيه فميزان الحاصل ان طابق ميزان الحاصل فالعمل صحيح والا فغلط

الفصل الخامس في القسمة وهي طلب عدد نسبته الى الواحد كنسبة المقسوم الى المقسوم عليه فهي عكس الضرب والعمل فيها ان تطلب عددا اذا ضرب في المقسوم عليه ساوى الحاصل المقسوم او نقص عنه باقل من المقسوم عليه فان ساواه فالمفروض خارج القسمة وان نقص عنه كذلك فانسب ذلك الاقل

الى المقسوم عليه فحاصل النسبة مع ذلك العدد هو الخارج فان تكثرت الاعداد فارسم جدولا لاسطوره بعدة مراتب المقسوم وضعها خلالها والمقسوم عليه تحتها بحيث تحاذي آخره آخره ان لم يزد المقسوم عليه على المحاذي من المقسوم اذا حاذاه والا فبحيث تحاذي ما يلي آخره ثم تطلب اكبر عدد من الآحاد يمكن ضربه في واحد واحد من مراتب المقسوم عليه ونقصان الحاصل مما يحاذيه من المقسوم وما على يساره ان كان ثم وضعا للبيان تحت خط فاصل فاذا وجدته وضعته فوق الجدول محاذيا لاول مراتب المقسوم عليه وعملت ما عرفت ثم تنقل المقسوم عليه الى اليمين بمرتبة وما بقي من المقسوم الى اليسار بعد خط عرضي ثم تطلب اعظم عدد آخر كما مر وضعه عن يمين



فاعمل به ما عرفت فان لم يوجد فضع صفرا وانقل ... وهكذا الى ان يصير اول المقسوم محاذيا لاول المقسوم عليه وتتم العمل فيكون الموضوع على الجدول خارج القسمة فان بقي من المقسوم شيء فهو كسر مخرجه المقسوم عليه

مثاله هذا العدد ٩٧٥٧٤١ على هذا العدد ... فخارج القسمة ... من الصحاح واحد عشر جزءا من ثلثة وخمسين ... وهذه صورته

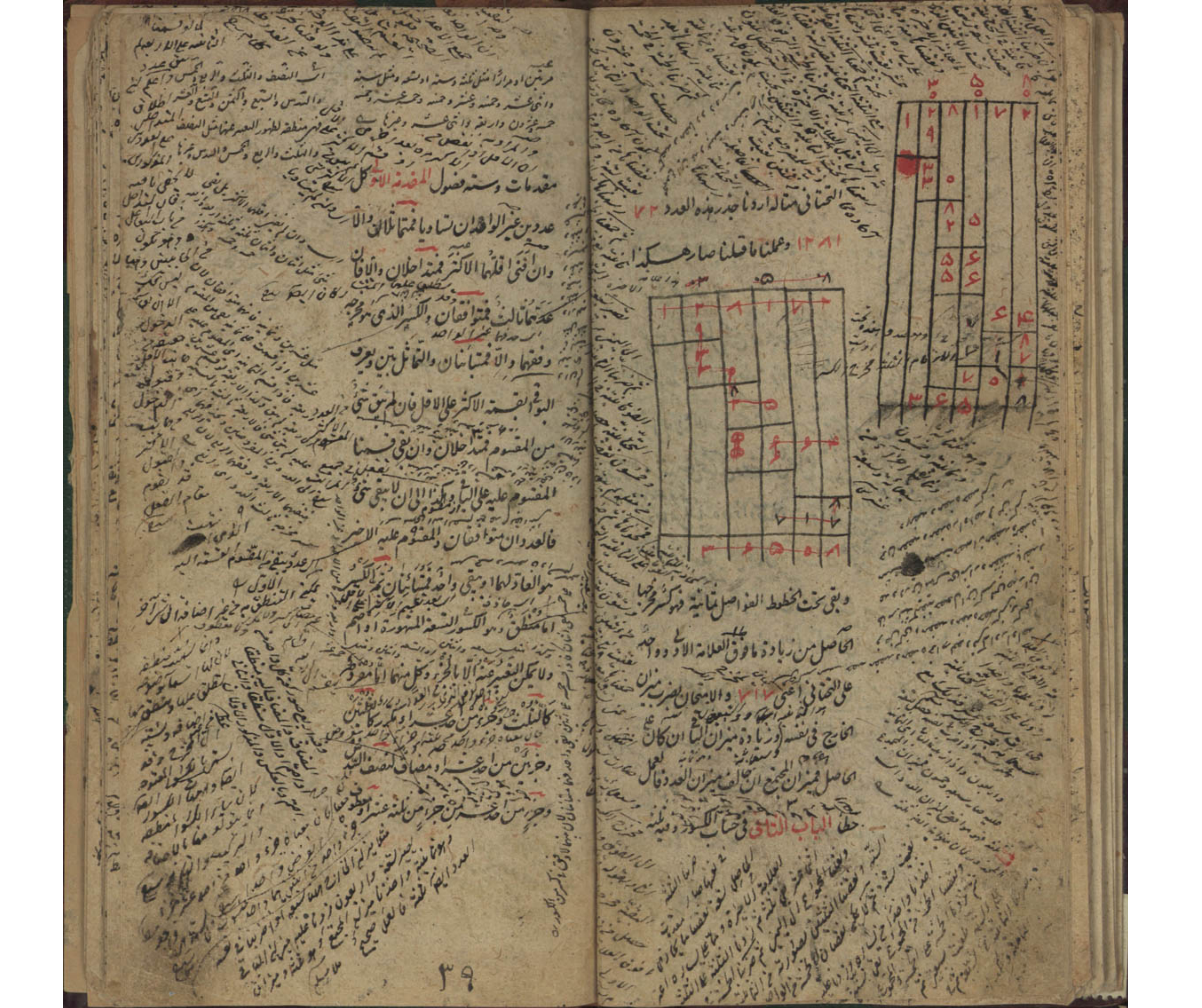
والامتحان بضرب ميزان الخارج في ميزان المقسوم عليه وزيادة ميزان الباقي ان كان على الحاصل فميزان المجتمع ان خالف ميزان المقسوم فالعمل خطأ

وهو اثنان لان المراد الباقي من المقسوم في المجموع ... واربعون وميزانه ستة فهو موافق لميزان المقسوم اذ موافقه ستة فافهم

الفصل السادس

في استخراج الجذر المضروب في نفسه يسمى جذرا في
المحاسبات وضلعا في المساحة وشيئا
في الجبر والمقابلة ويسمى الحاصل مجذورا ومربعا
ومالا والعدد ان كان قليلا فاستخراج جذره
لا يحتاج الى تأمل ان كان منطقا وان كان
اصم فاسقط منه اقرب المجذورات اليه وانسب
الباقي الى ضعف جذر المسقط مع واحد فجذر المسقط
مع حاصل النسبة هو جذر الاصم بالتقريب وان
كان كثيرا فضعه خلال جدول كالمقسوم وعلّم
مراتبه بتخطي مرتبة مرتبة ثم اطلب اكثر عدد
من الآحاد اذا ضرب في نفسه ونقص الحاصل
مما يحاذي العلامة الاخيرة وما عن يساره
افناه او بقي اقل من المنقوص منه فاذا وجدته
وضعته فوقها وتحتها بمسافة فضربت
الفوقاني في التحتاني ووضعت الحاصل تحت

العدد المطلوب جذره بحيث يحاذي آحاده المضروب
فيه ونقصته مما يحاذيه ومما عن يساره ووضعت
الباقي تحته بعد الفاصلة ثم تزيد الفوقاني
على التحتاني وتنقل الجميع الى اليمين بمرتبة ثم تطلب
اعظم عدد كذلك اذا وضعته فوق العلامة التي
قبل العلامة الاخيرة وتحتها امكن ضربه في مرتبة
مرتبة من التحتاني ونقصان الحاصل مما يحاذيه
ومما عن يساره فاذا وجدت وعملت به ما عرفت
زدت الفوقاني على التحتاني ونقلت ما في سطر
التحتاني الى اليمين بمرتبة وان لم يوجد فضع
فوق العلامة وتحتها صفرا وانقل وهكذا الى
ان يتم العمل فما فوق الجدول هو الجذر فان لم
يبق شيء تحت الخطوط الفواصل فالعدد منطق وان
بقي فاصم وتلك البقية كسر مخرجها ما يحصل
من زيادة ما فوق العلامة الاولى مع واحد على



مقدمات وستة فصول المقدمة الاولى كل

عددين غير الواحد ان تساويا فمتماثلان والا

وان افنى اقلهما الاكثر فمتداخلان والا فان

عدهما ثالث فمتوافقان والكسر الذي هو مخرجه

وفقهما والا فمتباينان والتماثل بين ويعرف

البواقي بقسمة الاكثر على الاقل فان لم يبق شيء

من المقسوم فمتداخلان وان بقي فسنا

المقسوم عليه على الباقي وهكذا الى ان لا يبقى شيء

فالعددان متوافقان والمقسوم عليه الاخير

هو العاد لهما او بقي واحد فمتباينان ثم الكسر

اما منطق وهو الكسور التسعة المشهورة او اصم

ولا يمكن التعبير عنه الا بالجزء وكل منهما اما مفرد

كالثلث وجزء من احد عشر او مكرر كالثلثين

وجزءين من احد عشر او مضاف كنصف السدس

وجزء من احد عشر من جزء من ثلثة عشر

...التحتاني مثاله اردنا جذر هذه العدد ٧٢

١٢٨١ وعملنا ما قلنا صار هكذا

ويبقى تحت الخطوط الفواصل ثمانية فهو كسر فجذبها

الحاصل من زيادة ما فوق العلامة الاولى وواحد

على التحتاني اعني ٢١٢ والامتحان بضرب ميزان

الخارج في نفسه او زيادة ميزان الباقي ان كان

الحاصل ميزان المجموع ان خالف ميزان العدد فالعمل

خطأ الباب الثاني في حساب الكسور وفيه

كالنصف والثلث وجزء من احد عشر وجزء
من ثلثة عشر واذا رسمت الكسر فان كان
معه صحيح فارسمه فوقه والكسر تحته فوق المخرج
والا فضع صفرا مكانه وفي المعطوف ترسمون
الواو وفي الاصم المضاف من فالواحد والثلثان
هكذا ١ ٢/٣ ونصف خمسة اسداس هكذا
وخمسان وثلثة ارباع هكذا و وجزء من احد عشر
من جزء من ثلثة عشر هكذا من

المقدمة الثانية مخرج الكسر اقل عدد يصح
الكسر منه فمخرج المفرد ظاهر وبعينه مخرج المكرر
ومخرج المضاف مضروب مخارج مفرداته بعضها في
بعض واما المعطوف فاعتبر مخرجي كسرين منه فان
تباينا فاضرب احدهما في الآخر او توافقا فوفق
احدهما في الآخر او تداخلا فاكتف بالاكثر ثم اعتبر
الحاصل مع مخرج الكسر الثالث واعمل ما عرفت وهكذا

فالحاصل هو المط ففي تحصيل مخرج الكسور التسعة
تضرب الاثنين في الثلثة للتباين والحاصل في
الاربعة للتوافق والحاصل في الخمسة للتباين
والستة داخلة في الحاصل فاكتف به واضرب
في السبعة للمباينة والحاصل في ربع الثمانية والحاصل
في ثلث التسعة للتوافق والعشرة داخلة في
الحاصل وهو الفان وخمسمائة وعشرون فاكتف به
وهو المط **تتمة** ولك ان تعتبر مخارج مفرداته فما كان
منها داخلا في غيره فاسقطه فاكتف بالاكثر
وما كان موافقا فاستبدل به وفقه واعمل
بالوفق كذلك ليؤل المخارج الباقية الى التباين
فاضرب بعضها في بعض والحاصل هو المط ففي
المثال تسقط الاثنين والثلثة والاربعة والخمسة
لدخولها في البواقي والستة توافق الثمانية بالنصف
فاستبدل بها نصفها وهو داخل في التسعة

فاسقط والثمانية توافق العشرة بالنصف فاضرب

خمسة في الثمانية والحاصل في التسعة والحاصل

التسعة لمخرج المط **لطيفة** في تحصيل مخرج

الكسور التسعة من ضرب ايام الشهر في عدة الشهور

والحاصل في ايام الاسبوع ومن ضرب مخارج الكسور

التي فيها حرف العين بعضها في بعض وسئل امير المؤمنين

عن ذلك فقال اضرب ايام اسبوعك في ايام

سنتك **المقدمة الثالثة** في التجنيس والرفع

اما التجنيس فجعل الصحيح كسورا من جنس كسر معين

والعمل فيه اذا كان مع الصحيح كسر ان تضرب الصحيح

في مخرج الكسر وتزيد عليه صورة الكسر فمجنس الاثنين

والربع تسعة ارباع ومجنس الستة وثلثة اخماس

ثلثة وثلثون ومجنس الاربعة وثلث سبع خمسة

وثمانون **واما الرفع** فجعل الكسور صحاحا فاذا كان

مقام كسر عدده اكثر من مخرجه قسمناه على مخرجه

فالخارج صحيح والباقي كسر من ذلك المخرج فمرفوع

خمسة عشر ربعا ثلثة وثلثة ارباع **الفصل الاول**

في جمع الكسور وتضعيفها تؤخذ من المخرج المشترك

مجموعها او مضعفها وتقسم عددها ان زاد عليه

فالخارج صحاح والباقي كسور منه وان نقص عنه

تنسب اليه وان ساواه فالحاصل واحد فالنصف

والثلث والربع واحد ونصف سدس والسدس

والثلث نصف والنصف والثلث والسدس

واحد وضعف ثلثة اخماس واحد وخمس **الفصل**

الثاني في تنصيف الكسور وتفريقها اما التنصيف

فان كان الكسور زوجا نصفته وان كان فردا

ضعفت المخرج ونسبت الكسر اليه وهو ط واما

التفريق فتنقص احدهما عن الاخر بعد اخذهما من

المخرج المشترك وتنسب الباقي اليه فان نقصت

الربع عن الثلث بقي نصف السدس **الفصل الثالث**

في ضرب الكسور ان كان الكسر
في احد الطرفين فقط مع صحيح او بدونه فاضرب
المجنس او صورة الكسر في الصحيح ثم اقسم الحاصل
على المخرج او انسبه منه ففي ضرب الاثنين
وثلثة اخماس في اربعة المجنس في الصحيح اثنان
وخمسون قسمناه على خمسة خرج عشرة وخمسان
وفي ضرب ثلثة ارباع في سبعة قسمنا احدا
وعشرين على اربعة خرج خمسة وربع وهو المطلوب
وان كان الكسر في كلا الطرفين والصحيح معهما او
مع احدهما اولا فاضرب المجنس في المجنس او في
صورة الكسر او الصورة في الصورة وهو الحاصل
الاول ثم المخرج في المخرج وهو الحاصل الثاني فاقسم
الاول عليه او انسبه منه فالخارج هو المطلوب
فالحاصل من ضرب اثنين ونصف في ثلثة وثلث
ثمانية وثلث ومن ضرب اثنين وربع في خمسة
اسداس احد وسبعة اثمان ومن ضرب ثلثة ارباع
في خمسة اسباع نصف وربع سبع

الفصل الرابع في قسمة الكسور وهي ثمانية اصناف
كما يهديه التأمل والعمل فيها ان يضرب المقسوم
والمقسوم عليه في المخرج المشترك ان كان مع كل
منهما كسر او في المخرج الموجود ان كان احدهما فقط
ذا كسر ثم تقسم حاصل المقسوم على حاصل المقسوم
عليه او تنسبه منه فالخارج من قسمة خمسة
وربع على ثلثة واحد وثلثة ارباع وبالعكس اربعة
اسباع ومن الستة على السدس ثلثين كما يهديك
تعرف القسمة بما مر وعليك باستخراج باقي
الامثلة

الفصل الخامس في استخراج
جذر الكسور ان كان مع الكسر صحيح جنس ليرجع الكل
كسورا ثم ان كان الكسر والمخرج منطقين فنسبة
جذر الكسر على جذر المخرج او انسبه منه فجذر

وربع اثنان ونصف وجذر اربعة اسباع
ثلثان وان لم يكونا منطقين ضربت الكسر في
المخرج واخذت جذر الحاصل بالتقريب وقسمته
على المخرج ففي جذر ثلثة ونصف تضرب سبعة
في اثنين وتأخذ جذر الحاصل بالتقريب وهو ثلثة وخمسة
اسباع وتقسمه على اثنين

الفصل السادس في تحويل الكسر من مخرج
الى مخرج اضرب عدد الكسر في المخرج المحول اليه واقسم
الحاصل على مخرجه فالخارج هو الكسر المط من المخرج
المحول اليه فلو قيل خمسة اسباع كم ثمنا قسمت
اربعين على سبعة يخرج خمسة اثمان وخمسة اسباع
ثمن ولو قيل كم سدسا فالجواب اربعة اسداس و
سبعا سدس

الباب الثالث في استخراج المجهولات

بالاربعة المتناسبة وهي ما نسبة اولها الى
ثانيها كنسبة ثالثها الى رابعها ويلزمها مساواة
مسطح الطرفين لمسطح الوسطين كما برهن عليه

فاذا جهل احد الطرفين فاقسم مسطح الوسطين
على الطرف المعلوم او احد الوسطين فاقسم
مسطح الطرفين على الوسط المعلوم فالخارج
المط والسؤال اما ان يتعلق بالزيادة والنقصان
او بالمعاملات ونحوها اما الاول فكعدد زيد عليه
ربعه صار ثلثة مثلا والطريق ان تأخذ مخرج الكسر
ويسمى الماخذ وتتصرف فيه حسب السؤال
فما انتهيت اليه يسمى الواسطة فيحصل معك
معلومات ثلث الماخذ والواسطة والمعلوم وهو
ما اعطاه السائل بقوله صار كذا ونسبة الماخذ
وهو الاول الى الواسطة وهو الثاني كنسبة
المجهول وهو الثالث الى المعلوم وهو الرابع
فاضرب الماخذ في المعلوم واقسم الحاصل على الواسطة
يخرج المجهول فهو في المثال اثنان وخمسان واما
الثاني فكما قيل خمسة ارطال بثلثة دراهم فرطلان

ماخذ واسطة معلوم مجهول

بكم فالخمسة ارطال المسعر والثلثة والرطلان

المثمن والمسئول عنه الثمن ونسبة المسعر الى

السعر كنسبة المثمن الى الثمن فالمجهول الرابع

فاقسم مسطح الوسطين وهو ستة على الاول وهو

خمسة ولو قيل كم يباع بدرهمين فالمجهول المثمن وهو الثالث

فاقسم مسطح الطرفين وهو عشرة على الثاني وهو

ومن هاهنا اخذ قولهم تضرب آخر السؤال في غير

جنسه وتقسم الحاصل على جنسه وهذا باب عظيم

النفع فاحفظه الباب الرابع في استخراج

المجهولات بحساب الخطائين تفرض المجهول ما شئت

وتسميه المفروض الاول وتتصرف بحسب

السؤال فان طابق فهو وان اخطأ بزيادة او

نقصان فهو الخطأ الاول ثم تفرض آخر وهو

المفروض الثاني فان اخطأ حصل الخطأ الثاني

ثم اضرب المفروض الاول في الخطأ الثاني وسمه

الاول والمفروض الثاني في الخطأ الاول هو المحفوظ

المحفوظ الثاني فان كان الخطآن زائدين او ناقصين

فاقسم الفضل بين المحفوظين على الفضل بين

الخطائين وان اختلفا فمجموع المحفوظين على مجموع

الخطائين ليخرج المجهول فلو قيل اي عدد زيد عليه ثلثاه ودرهم

حصل عشرة فان فرضته تسعة فالخطأ الاول

ستة زائدة او ستة فالخطأ الثاني واحد زائد

فالمحفوظ الاول تسعة والثاني ستة وثلثون

والخارج من قسمة الفضل بينهما على الفضل بين

الخطائين خمسة وخمسان هو المطلوب

ولو قيل اي عدد زيد عليه ربعه وعلى الحاصل ثلثه

خاسه ونقص من المجتمع خمسة دراهم عاد الاول

فلو فرضته اربعة اخطأت بواحد ناقص او

ثمانية فثلثة زائدة وخارج قسمة مجموع المحفوظ

على مجموع الخطائين خمسة وهو المطلوب

الباب الخامس في استخراج المجهولات بالعمل بالعكس

قوله اي عدد زيد عليه ربعه وعلى الحاصل ثلثة اخماسه رجع خمسة من المجتمع بقي خمسة عاد الاول

الاول هذا العدد خمسة لانك اذا ضربت خمسة في مخرج الربع كحيل عشرين ربعا وربعه خمسة

ارباع فاذا زدت على عشرين يصير خمسة وعشرين ربعا واذا زدت على الحاصل ثلثة

اخماسه وهو خمسة عشر ربعا يصير اربعين ربعا فاذا قسمت بالربع خرج

عشرة واذا نقصت نصفه بقي خمسة فافهم

الذي يقع وقد يسمى بالتحليل والتعاكس وهو العمل بالعكس بما اعطاه

السائل فان ضعّف فنصّف او زاد فانقص

او ضرب فاقسم او جذر فربّع او عكس

فاعكس مبتدئا من آخر السؤال ليخرج الجواب

فلو قيل اي عدد ضرب في نفسه وزيد على الحاصل

اثنان وضعّف وزيد على الحاصل ثلثة دراهم

وقسم المجتمع على خمسة وضرب الخارج في العشرة

حصل خمسون فاقسمها على العشرة واضرب الخارج

في الخمسة مثلها وانقص من الحاصل ثلثة ومن المنصّف

الاثنين والعشرين اثنين وخذ جذر التسعة جواب

ولو قيل اي عدد زيد عليه نصفه واربعة دراهم

وعلى الحاصل ثلثه بلغ عشرين فانقص الاربعة

ثم ثلث الستة عشر لانه النصف المزيد يبقى عشرة

وثلثان ثم انقص منه اربعة ومن الباقي ثلثه

يبقى اربعة واربعة اتساع وهو الجواب

الباب السادس في المساحة وفيه مقدمة

وثلثة فصول **المقدمة** المساحة استعلام

ما في كم المتصل القار من امثال الواحد الخطي او

المربع ان كان خطا او امثال المربع

ان كان سطحا او امثال المكعب ان كان جسما فالخط

ذو الامتداد الواحد فمنه مستقيم وهو اقصر

الواصلة بين نقطتين وهو المراد اذا اطلق ويسمى

العشرة مشهورة ولا يحيط مع مثله بسطح وغير المستقيم

بوده منه فرجاري وهو معروف وغير فرجاري ولا

لنا عنه والسطح ذو الامتداد في جهتين عرض وطول

ما يقع الخطوط المحيطة عليه فان حاط به

خط واحد فرجاري فدائرة والخط المنصف لها قطر

وغير المنصف وتر لكل من القوسين وقاعدة

لكل من القطعتين ولو قوس من دائرة ونصفها

قطرها بنصفين عند مركزها فقطاع وهو اكبر واصغر

القوس



فاما ما منه مخروط ناقص قاعدة المخروط
الا الاسطوانة وان كانت مضلعة فكل
مضلع مثلها فهذا الاكثر الاصطلاحا المتداول

الفصل الاول

في مساحة السطوح المستقيمة الاضلاع اما المثلث
فقائم الزاوية منه تضرب احد المحيطين بها
في نصف الآخر ومنفرجها تضرب العمود المخرج
منها على وترها في نصف الوتر او بالعكس وحادها
الزوايا تضرب مخرجا من ايها على وترها
اي الثلثة يرتسم طول اضلاعه فان ساوى الكل
مربعي الباقيين فهو قائم الزاوية او زاد فمنفرجها
او نقص فحادها وقد تستخرج العمود بجعل الاطول
قاعدة وضرب مجموع الاقصرين في تفاضلهما
وقسمة الحاصل عليها ونقص الخارج منها فنصف

فنصف الباقي هو بعد موقع العمود عن طرف اقصر
الاضلاع فاقم منه خطا الى الزاوية فهو العمود
ثم خذه فاضربه في نصف القاعدة يحصل المساحة
مساحة متساوي الاضلاع ضرب مربع ربع مربع ضلعه في
احدها في ثلثة ابدا فجذر الحاصل جواب واما المربع
فاضرب احد اضلاعه في نفسه والمستطيل في مجاوره
والمعين نصف احد قطريه في كل الآخر وباقي ذوات
الاربعة تقسم بمثلثين مجموع المساحتين مساحة
المجموع ولبعضها طرق خاصة لا تسعها الرسالة
واما كثير الاضلاع فالمسدس والمثمن فصاعدا
من زوج الاضلاع تضرب نصف قطره في نصف
مجموعها فالحاصل جواب وفرده الاصل بين منتصفي
متقابليه وما عداها تقسم بمثلثات ومسجح
وهو يعم الكل ولبعضها طرق كذوات الاربعة

الفصل الثاني في مساحة بقية السطوح

اما الدائرة فطبق خيطا على محيطها واضرب
قطرها في نصفه او الق من مربع قطرها سبعه
ونصف سبعه او اضرب مربع القطر في احد عشر
واقسم الحاصل على اربعة عشر وان ضربت
القطر في ثلثة وسبع حصل المحيط او قسمت
المحيط عليه خرج القطر واما قطاعها فاضرب
نصف القطر في نصف القوس واما قطعتاها فحصل
مركزها وكملهما قطاعين تحصل مثلث فلو نقصته
من القطاع الاصغر لبقي مساحة الصغرى او زدته
على الاعظم لتحصل مساحة الكبرى اما الهلالي
والنعلي فصل طرفيهما وانقص مساحة القطعة
الصغرى من الكبرى واما الاهليلجي والشلجمي
فاقسمهما قطعتين واما سطح الكرة فاضرب

قطرها في محيط عظيمتها او مربع قطرها في
اربعة وانقص من الحاصل سبعه ونصف سبعه
ومساحة سطح قطعتها يساوي مساحة دائرة
نصف قطرها يساوي خطا واصلا بين قطب
القطعة ومحيط قاعدتها واما سطح الاسطوانة
المستديرة القائمة فاضرب الواصل بين
قاعدتيها الموازي لسهمها في محيط القاعدة
واما سطح المخروط المستدير القائم فاضرب
الواصل بين راسه ومحيط قاعدته في نصف
محيطها وما لم نذكر من السطوح يستعان عليه
بما ذكر

الفصل الثالث في مساحة الاجسام

اما الكرة فاضرب نصف قطرها
في ثلث سطحها او الق من مكعب القطر سبعه

ونصف سبعه ومن الثلث ثلث واما قطعتها
فاضرب نصف قطر الكرة في ثلث سطح القطعة
واما الاسطوانة مطلقا فاضرب ارتفاعها في
مساحة قاعدتها واما المخروط التام مطلقا
فاضرب ارتفاعه في ثلث مساحة قاعدته واما
المخروط الناقص المستدير فاضرب قطر قاعدته
العظمى في ارتفاعه فاقسم الحاصل على التفاوت
بين قطري القاعدتين يحصل ارتفاعه لو كان تاما
والتفاضل بين ارتفاعي التام والناقص ارتفاع
المخروط الاصغر المتمم له فاضرب ثلثه في مساحة
القاعدة الصغرى يحصل مساحته فاسقطها من
مساحة التام واما المضلع فاضرب ضلعا
من قاعدته العظمى في ارتفاعه واقسم الحاصل على التفاضل

بين احد اضلاعها وآخر من الصغرى يحصل مساحة
التام وكمّل العمل وبراهين جميع هذه الاعمال
مفصلة في كتابنا الكبير المسمى ببحر الحساب
وفقنا الله تعالى لاتمامه **الباب السابع** فيما
يتبع المساحة من وزن الارض لاجراء القنوات
ومعرفة ارتفاع المرتفعات وعروض الانهار
واعماق الآبار وفيه ثلثة فصول **الاول** في
وزن الارض لاجراء القنوات اعمل صفيحة من
نحاس ونحوه متساوية الساقين وبين طرفي قاعدتها
عروتان وفي موضع العمود منها خيط مثقل واسلكها
منتصف خيط وضع طرفيه على خشبتين مقومتين
متساويتين معدلتين بالثقالين والكلاليب بين
رطلين بينهما بقدر الخيط وفي عرف العادة
يكون الخيط خمسة عشر ذراعا بذراع اليد وكل



من الخشبتين خمسة اشبار وانظر الى الشاقول
فان انطبق خيطه على زاوية الصفحة فالموضعان
متساويان والا فنزل الخيط على رأس الخشبة
الى ان يحصل الانطباق ومقدار النزول هو
الزيادة ثم انقل احد الرجلين الى الجهة التي
تريد وزنها واحفظ كلا من الصعود والنزول
على حدة والق القليل من الكثير فالباقي التفاوت
المكانين فان تساويا فاجر الماء والا
فهل [illegible] وان شئت فاعمل انبوبة
واسلكها في الخيط [illegible] الماء [illegible]
عن الشاقول والصفحة طريق آخر قف
على النهر الاول وضع عضادة الاسطرلاب
على خط المشرق والمغرب وخذ ارتفاع خشبة
لشيء طولها معلوم وابعد الجهة التي تريد

الماء اليها ناصبا لها الى ان ترى رأسها من
الثقبتين فهناك يجري الماء على وجه الارض
وان بعدت المسافة بحيث لا يرى رأسها
فاشتغل به مرارا واعمل ذلك ليلا الفصل
الثاني في معرفة ارتفاع المرتفعات ان امكن
الوصول الى مسقط حجرها وكانت الارض مستوية
فانصب شاخصا وقف بحيث تمر شعاع
بصرك على رأسه الى رأس المرتفع ثم امسح
ما بين موقفك [illegible] واضرب المجتمع في فضل
الشاخص على قامتك واقسم الحاصل على ما بين
موقفك واصل الشاخص وزد [illegible]
طريق آخر ضع على الارض [illegible] مرآة بحيث ترى رأس المرتفع فيها واضرب
ما بينها وبين اصلك في قامتك واقسم الحاصل على ما بينها

ومن موقفك والخارج هو الارتفاع طريق آخر

انصب شاخصا واستعلم نسبة ظله اليه

فهي بعينها نسبة ظل المرتفع اليه طريق آخر

استعلم قدر الظل وارتفاع الشمس ثم فهو

قدر المرتفع طريق آخر ضع شظية الارتفاع

على ثمه وقف بحيث ترى راس المرتفع من الثقبتين

ثم امسح من موقفك الى اصله وزد قامتك

عليه فالحاصل فالمجتمع هو المطلوب وبراهين هذه الاعمال

مثبتة في كتابنا الكبير ولي على الطريق الاخير

برهان لطيف لم يسبقني احد اليه اوردته

في تعليقتي على فارسية الاسطرلاب. واما

ما لا يمكن الوصول الى مسقط حجره كالجبال فابصر

راسه من الثقبتين ولاحظ الشظية التحتانية على

اي خطوط الظل وقعت واعلم موقفك

وادرها الى ان تزيد او تنقص قدما او اصبعا

ثم تقدم او تاخر الى ان تبصر راسه مرة اخرى

ثم امسح ما بين موقفيك واضربه في سبعة

او اثني عشر بحسب الظل فالحاصل مع قدر قامتك

هو المطلوب **الفصل الثالث** في معرفة

عروض الانهار واعماق الآبار اما الاول فقف

على الشاطئ النهر وانظر جانبه الآخر من ثقبتي

العضادة ثم در الى ان ترى شيئا من الارض

فيها دار الاسطرلاب على وضعه فما بين موقفك وذلك

الشيء يساوي عرض النهر واما الثاني فانصب

على البئر ما يكون بمنزلة قطر تدويره والق ثقلا

مشدودا من منتصف القطر بعد اعلامه ليصل الى

قعر البئر بطبعه ثم انظر المشرق في ثقبتي العضادة

مراتب آحاد ١ شيء ٢ مال ٣ كعب ٤ مال مال ٥ مال كعب ٦ كعب كعب ٧ مال مال كعب ٨ مال كعب كعب ٩ كعب كعب كعب

بحيث يمر الخط الشعاعي مقاطعاً للقطر اليه
واضرب ما بين العلامة ونقطة التقاطع في الكل
واقسم الحاصل على ما بين النقطة وموقفك فالخارج
عمق البئر

الباب الثامن في استخراج المجهولات

بطريق الجبر والمقابلة وفيه فصلان

الاول

في المقدمات يسمى المجهول شيئاً ومضروبه في نفسه
مالاً وفيه كعباً وفيه مال مال وفيه مال كعب وفيه
كعب كعب وهكذا الى غير النهاية تصير ما بين كعباً
ثم احدهما كعباً ثم كل منهما كعباً فسابع المراتب
مال مال الكعب وثامنها مال كعب الكعب وتاسعها
كعب كعب الكعب وهكذا والكل متناسبة صعوداً
ونزولاً فنسبة مال المال الى الكعب كنسبة الكعب
الى المال والمال الى الشيء والشيء الى الواحد والواحد الى

جزء الشيء وجزء الشيء الى جزء المال وجزء المال
الى جزء الكعب وجزء الكعب الى جزء مال المال
واذا اردت ضرب جنس في آخر فان كانا في طرف
واحد فاجمع مرتبتيهما وحاصل الضرب يسمى المجموع كمال
الكعب في مال مال الكعب الاول خماسي والثاني
سباعي فالحاصل كعب كعب كعب كعب اثنا
عشري وهو في الثانية عشر او في طرفين فالحاصل من
جنس الفضل في طرف ذي الفضل فجزء مال المال
في مال الكعب الحاصل الجذر وجزء كعب الكعب
في مال مال الكعب الحاصل جزء المال وان لم يكن
فضل فالحاصل من جنس الواحد وتفصيل طرق القسمة
والتجذير وباقي الاعمال موكول الى كتابنا الكبير
ولما كانت جبريات التي انتهت اليها افكار
الحكماء منحصرة في الست وكان بناؤها على العدد
والاشياء والاموال كان هذه الجدول

فاذا اردنا ان نضرب جنساً بجنس فنضرب اسّ احدهما
في عدد الآخر فما حصل فهو عدد
حاصل الضرب من جنس وقع
في ملتقاء المضروبين
تلخيص



مشكلا بمعرفة جنسية حاصل ضربها وخارج
قسمتها اوردناه تسهيلًا واختصارًا

المضروب فيه

	المال	الشيء	الواحد	جزء الشيء	جزء المال	
المال	مال المال	الكعب	المال	الشيء	الواحد	المال
الشيء	الكعب	المال	الشيء	الواحد	جزء الشيء	الشيء
الواحد	المال	الشيء	الواحد	جزء الشيء	جزء المال	الواحد
جزء الشيء	الشيء	الواحد	جزء الشيء	جزء المال	جزء الكعب	جزء الشيء
جزء المال	الواحد	جزء الشيء	جزء المال	جزء الكعب	جزء مال المال	جزء المال
	جزء المال	جزء الشيء	الواحد	الشيء	المال	

المقسوم عليه

تضرب عدد احد الجنسين في الآخر فالحاصل عدد
حاصل الضرب من الجنس الواقع في ملتقى المضروبين
وان كان استثناء ويسمى المستثنى منه زائدًا
والمستثنى ناقصًا وضرب الزائد في مثله و
الناقص في مثله زائد والمختلفين ناقص فاضرب
الاجناس بعضها في بعض واستثن الناقص
من الزائد فمضروب عشرة اعداد وشيء في
عشرة اعداد الا شيئًا مائة الا مالًا ومضروب
خمسة اعداد الا شيئًا في سبعة اعداد الا شيئًا
خمسة وثلثون عددًا ومال الا اثني عشر شيئًا
ومضروب اربعة اموال وستة اعداد الا شيئين
في ثلثة اشياء الا خمسة اعداد اثني عشر كعبًا
وثمانية عشر شيئًا الا ستة وعشرين مالًا
وثلثين عددًا وفي القسمة تطلب ما اذا ضرب
في المقسوم عليه ساوى المقسوم فهو عدد

جنس المقسوم على عدد جنس المقسوم عليه

وعدد الخارج من جنس ما وقع في ملتقى المقسوم

الفصل الثاني في مسائل الست

الجبرية استخراج المجهولات بالجبر والمقابلة

يحتاج الى نظر ثاقب وحدس صائب وامعان

فكر فيما اعطاه السائل وصرف ذهن فيما يؤدي

الى المطلوب من الوسائل فيفرض المجهول شيئا

ويعمل بما تضمنه السؤال سالكا على ذلك المنوال

لينتهي الى المعادلة والطرف ذو الاستثناء

يكمل ويزاد مثل ذلك على الآخر وهو الجبر والا

المتجانسة المتساوية في الطرفين تسقط منهما وهو

المقابلة ثم المعادلة اما بين جنس وجنس وهي

ثلث مسائل تسمى المفردات او جنس وجنسين

وهي ثلث اخرى تسمى المقترنات المسئلة

الاولى من المفردات عدد يعدل اشياء

فاقسمه على عدد ما يخرج الشيء المجهول مثالها

اقر لزيد بالف ونصف ما لعمرو ولعمرو بالف

الا نصف ما لزيد فافرض ما لزيد شيئا فلعمرو

الف الا نصف شيء فلزيد الف وخمسمائة

الا ربع شيء يعدل شيئا وبعد الجبر الف وخمسمائة

يعدل شيئا وربعا فلزيد الف ومائتان ولعمرو

اربعمائة المسئلة الثانية اشياء تعدل

اموالا فاقسم الاشياء على عدد الاموال

فالخارج الشيء المجهول مثالها اولاد اتهبوا

تركة ابيهم فكانت دنانير بان اخذ الواحد دينارا

والآخر دينارين والآخر ثلثة وهكذا يتزايد

واحدا فاسترد الحاكم ما اخذوه وقسمه بينهم بالسوية

فاصاب كل واحد سبعة فكم الاولاد والدنانير

فافرض الدنانير شيئا فخذ نصفه اعني نصف

وشيئا واضربه في نصف الشيء يحصل نصف مال [illegible]

ويضعف شيء وهو عدد الدنانير او مضروب حصة

مع اي عدد في نصف العدد اشياء وفي مجموع الاعداد

المتوالية من الواحد اليه فاقسم عدد الدنانير

على شيء اخر وهو عدد الجماعة ليخرج سبعة كما قال

السائل فاضرب السبعة في الشيء وهو المقسوم عليه

يحصل سبعة اشياء تعدل نصف مال ونصف شيء

وبعد الجبر والمقابلة مال يعدل ثلثة عشر شيئا

فالشيء ثلثة عشر وهي عدد الاولاد فاضرب

سبعة فالدنانير احد وتسعون وكذلك استخرج

هذه وامثالها بالخطائين كان تفرض الاولاد خمسة

فالخطاء الاول اربعة ناقصة ثم تسعة فالثاني

اثنان كذلك فالمحفوظ الاول عشرة والثاني ستة

والفضل بينهما ستة وعشرون ومن

الخطائين اثنان وهذا طريق اخر اسهل واخصر

وهو الكل بضعف خارج القسمة فالحاصل

واحدا عدد الاولاد المسئلة الثالثة عدد

يعدل اموالا فاقسم على عدد دراهم جذر المخرج

الشيء المجهول مثالها اقر زيد بانه لزمه مالين للذين

مجموعهما عشرون ومسطحهما ستة وتسعون فافرض

احدهما عشرة وشيئا والاخر عشرة الا شيئا ومسطحهما

مائة الا مالا تعدل ستة وتسعين وبعد الجبر والمقابلة

يعدل المال اربعة فالشيء اثنان فاحد المالين

ثمانية والاخر اثنا عشر وهو المطلوب المسئلة

الاولى من المقترنات عدد يعدل اشياء

واموالا فكمل المال واحدا ان كان اقل ورده

اليه ان كان اكثر من مال وحول العدد والاشياء

الى تلك النسبة وقسم على كل عدد الاموال ثم

ربع نصف عدد الاشياء وزده على العدد

وانقص من جذر المجموع نصف عدد الاشياء

ليبقى عدد المجهول مثالها اخذ زيد من العشرة

بل مجموع مربعه ومضروبه في نصف باقيها
اثني عشر فافرضه شيئاً فمربعه مال ونصف
الباقي خمسة الا نصف شيء ومضروب
الشيء فيه خمسة اشياء الا نصف مال فنصف
مجموع مال وخمسة اشياء يعدل اثني عشر فمال وعشرة
اشياء يعدل اربعة وعشرين نقصنا نصف عدد
الاشياء من جذر مجموع مربع نصف عدد
الاشياء والعدد يبقى اثنان وهو المعرفة المسئلة
الثانية اشياء يعدل عددا واموالا فبعد
التكميل او الرد نقص العدد من مربع نصف عدد
الاشياء تزيد جذر الباقي على نصفها او تنقصه
منه فالحاصل هو الشيء المجهول مثالها عدد
ضرب في نصفه وزيد على الحاصل اثني عشر حصل خمسة
امثال العدد فافرض شيئاً واضربه في نصفه فنصف مال مع اثني عشر
يعدل خمسة اشياء بمال واربعة وعشرين يعدل

عشرة اشياء فانقص الاربع والعشرين من مربع
الخمسة يبقى واحد وجذره واحد فان زدته
على الخمسة او نقصته منها يحصل المط المسئلة
الثالثة اموال يعدل عددا واشياء فبعد
التكميل او الرد تزيد مربع نصف عدد الاشياء
فالمجموع الشيء المجهول مثالها عدد نقص من
مربعه زيد الباقي على المربع حصل عشرة نقصنا
من المال شيئاً وكملنا العمل صار مالين الا
شيئاً يعادل عشرة وبعد التكميل والرد مال الا
خمسة اعداد ونصف شيء ومربع نصف عدد الاشياء
مضافا الى الخمسة خمسة ونصف ثمن جذره اثنان
وربع نزيد عليه ربعا يحصل اثنان ونصف وهو المط

خاتمة في قواعد شريفة وفوائد لطيفة
لا بد للمحاسب منها ولا غنى له عنها ولنقتصر في

القاعدة الاولى
المقتصر على اثني عشر

مما يستخرج بالحاوي الفاتر اذا اردت مضروب عدد
في نفسه وفي جميع ما تحته من الاعداد فزد عليه
واحدا واضرب المجموع في مربع العدد فنصف الحاصل
هو المطلوب مثالها اردنا مضروب التسعة كك
ضربنا العشرة في احد وثمانين فاربعمائة وخمسة
وهو المطلوب الثانية اذا اردت جمع الافراد
على النظم الطبيعي فزد الواحد على الفرد الاخير
وربع نصف المجتمع مثالها جمع الافراد
من الواحد الى التسعة فالجواب خمسة وعشرون
الثالثة جمع الازواج دون الافراد تضرب
نصف الزوج الاخير فيما يليه بواحد مثالها
من الاثنين الى العشرة ضربنا الخمسة في الستة
الرابعة جمع المربعات المتوالية تزيد واحدا على ضعف
العدد الاخير وتضرب ثلث المجتمع في مجموع تلك
الاعداد مثالها مربعات الواحد الى الستة زدنا

على ضعفها واحدا وثلث الحاصل اربعة وثلث فاضربه
في مجموع تلك الاعداد وهو واحد وعشرون لاحد
وتسعون جواب الخامسة اذا اردت جمع
المكعبات المتوالية تربع مجموع تلك الاعداد
المتوالية من الواحد مثالها مكعبات الواحد
الى الستة ربعنا الاحد والعشرين فالاربعمائة
واحد واربعون جواب السادسة اذا اردت
مسطح جذري عددين منطقين او اصمين او مختلفين
فاضرب احدهما في الآخر وجذر المجتمع جواب
السابعة اذا اردت قسمة جذر عدد على جذر
اخر فاقسم احد العددين على الآخر وجذر الخارج
جواب مثالها جذر مائة على جذر خمسة وعشرين
فجذر الاربعة جواب الثامنة اذا اردت تحصيل
عدد تام وهو المساوي لاجزائه اي مجموع الاعداد
العادة له فاجمع اعداد المتوالية من الواحد على

التضاعف فالمجموع ان كان لا يعده غير الواحد فاضربه

في آخرها فالحاصل تام مثالها جمعنا الواحد

والاثنين والاربعة وضربنا السبعة في الاربعة

فالثمانية والعشرون عدد تام التاسعة

اذا اردت تحصيل مجذور يكون نسبته الى جذره

كنسبة عدد معين الى آخر فاقسم الاول على

الثاني فمجذور الخارج هو العدد مثالها مجذور

نسبته الى جذره كنسبة الاثني عشر الى الاربعة

فالجواب تسعة فقسمة الاثني عشر على الاربعة تسعة ولو

قيل كنسبة الاثني عشر الى السبعة فالجواب واحد

وسبعة اتساع لان جذره واحد وثلث

العاشرة كل عدد ضرب في آخر ثم قسم عليه

وضرب الحاصل في الخارج حصل مساوي مربع ذلك

العدد مثالها ضربنا السبعة في الثلثة

والخارج من قسمتها عليها حصل الجذر ثمانون الحادي

عشر التفاضل بين كل مربعين متساوي مضروب مجموع جذريهما

في تفاضل الجذرين مثالها التفاضل بين

ستة عشر وستة وثلثين عشرون وجذراهما عشرة

وتفاضلهما اثنان الثانية عشر كل عددين

قسم كل منهما على الآخر وضرب احد الخارجين

في الآخر فالحاصل واحد ابدا مثالها الخارج من

قسمة الاثني عشر على الثمانية واحد ونصف ومن

العكس ثلثان ومسطحهما واحد الباب العاشر

في مسائل متفرقة بطرق مختلفة تشحذ ذهن

الطالب وتمرنه في استخراج المطالب

الاولى عدد ضوعف وزيد عليه واحد وضرب

في ثلثة وزيد عليه اثنان وضرب المبلغ في الاربعة

وزيد عليه ثلثة بلغ خمسة وتسعين فبالجبر عملنا

ما يجب فانتهى الى اربعة وعشرين شيئا وثلثة

وعشرين عددا تعدل خمسة وتسعين وبعد الاسقاط

المشترك فالاشياء يعدل اثنين وسبعين وهي
الاولى من المفردات وخارج القسمة ثلثة هو المطلوب
وبالخطائين فرضناه اثنين فاخطانا باربعة
وعشرين ناقصة ثم خمسة فثمانية واربعون
زائدة فالمحفوظ الاول ستة وتسعون والثاني
مائة وعشرون فقسمنا على مجموع الخطائين خرج
ثلثة وبالتحليل نقصنا من الخمسة والسبعين ثلثة
وسقطنا العمل الى ان قسمنا احدا وعشرين على ثلثة
ونقصنا من السبعة واحدا ونقصنا الباقي في الثاني
ان قيل اقسم العشرة بقسمين يكون الفضل بينهما
خمسة فالجبر افرض الاقل شيئا فالاكثر شيء
وخمسة ومجموعهما شيئان وخمسة تعدل عشرة فبعد المقابلة
فالشيء الاول بعد المقابلة اثنان ونصف
وبالخطائين فرضنا الاقل ثلثة فالخطاء الاول
واحد ناقص ثم اربعة فالخطاء الثاني ثلثة

ناقصة والفضل منهما بين المحفوظين وبين الخطائين
اثنان وبالتحليل لما كان الفضل بين قسمي كل عدد
ضعف الفضل بين نصفه وبين كل منهما فاذا
زدت نصف الفضل على النصف بلغ
سبعة ونصفا او نقصته منه بقي اثنان ونصف
الثالثة مال زدنا عليه خمسه وخمسة دراهم و
من المبلغ ثلثه وخمسة دراهم لم يبق شيء فبالجبر
افرض المال شيئا وانقص من شيء وخمس شيء
وخمسة دراهم ثلثها يبقى اربعة اخماس شيء وثلثة
دراهم وثلث واذا انقصت منه خمسة لم يبق شيء
فهو يعادل الخمسة وبعد اسقاط المشترك اربعة اخماس
شيء يعدل درهما وثلثين فاقسم واحدا
وثلثين على اربعة اخماس يخرج اثنان ونصف
سدس وهو المطلوب وبالخطائين ان فرضنا خمسة
فالخطاء الاول اثنان وثلث زائدا او اثنين

لان المخرج المشترك بين الثلث والخمس خمسة عشر وحاصل ضرب المقسوم وهو واحد وثلثان فيه خمسة وعشرون وحاصل ضرب المقسوم عليه وهو اربعة اخماس فيه اثنا عشر والخارج من قسمة خمسة وعشرين على اثني عشر

فالخطأ الثاني ثلث خمس ناقص فالمحفوظ الاول اثنان ونصف

ثلث والثاني اربعة وثلثان والخارج من قسمة ... سدس

مجموعهما على مجموع الخطأين اعني اثنين وثلثا وثلث

خمس اعني ثمان وخمسان اثنان ونصف سدس

... بالتحليل خذ الخمسة التي لا يبقى بعد القائها شيء

وزد عليها ضعفها لانه الثلث المنقوص ثم

انقص من المجتمع الخمسة ومن الباقي سدسه اذ هو خمس

مزيد الرابعة حوض ارسل فيه اربعة انابيب

يملأه احدها في يوم والبواقي بزيادة يوم ففي

كم يملي فبا الاربعة المتناسبة لا ريب ان

الاربع يملأه في يوم مثلي الحوض ونصف سدسه

فالنسبة بينهما كنسبة الزمان المطلوب الى الحوض

فالمجهول احد الوسطين فانسب احد الطرفين الى ...

... سدس خمسين وخمسي خمس اذ المنسوب نصف سدس

والمنسوب اثنا عشر نصف سدس وبوجه آخر الاربع

فاذا افرزت الكسور من المخرج المشترك فقد يزيد عدد ما عليه ما يقسم منه وقد ينقص فمثال الزيادة ما ذكره في المتن والحاشية ومثال النقصان عدد ينقص منه ربعه وثلثه بقي اربعة ينسب الخمسة الى السبعة الباقية بخمسة اسباعها فتزيد على الاربعة التي اعطاها خمسة اسباعها بان تبسط الاربعة اسباعا وتزيد عليها خمسة اسباعها فيجتمع معك ثمانية واربعون سبعا وهي ستة صحيحة وستة اسباع وهو المطلوب ولو كان الباقي من المخرج المشترك اصم فانسب عدد الكسور اليه وعبر عنه بالجزء مثاله عدد نقص منه ربعه وخمسه بقي اربعة فعدد الكسور من المخرج المشترك تسعة من عشرين ونسبتها الى ما بقي تسعة اجزاء من احد عشر جزءا من اربعة بان تبسط الاربعة من جنس الكسر ليحصل المخرج فتضرب في احد عشر ... وزد عليها مضروب التسعة في الاربعة المذكورة وهو قدر الكسر من المخرج المذكور فيجتمع معك ثمانون جزءا وهي عبارة عن سبعة صحيحة وثلاثة اجزاء من احد عشر وهو المراد عبد الصمد

... في يوم حوضا هو خمسة وعشرون جزءا

الاول اثنا عشر وامتلاء كل جزء في جزء من

فيمتلي الاول في اثني عشر جزءا من خمسة وعشرين

جزء من يوم فان قيل فالطلق الفرز في اسفله بالوعة

تفرغه في ثمانية ايام ولا ريب ان الرابع

تملأه في يوم ثمن حوض فالاربع تملأ فيه مثل

الحوض وثلثة وعشرين جزءا من الاربعة وعشرين

جزءا منه فنسبة يوم واحد الى ذلك كنسبة الزمان

المطلوب الى الحوض فانسب سطح الطرفين الى الواحد

باربعة وعشرين جزءا من سبعة واربعين جزءا

من يوم وعلى وجه آخر الاربع تملأ في يوم حوضا

وسبعة واربعون جزءا ثمانية الاول اربعة وعشرون

والباطن الخامس سمكة ثلثها في ...

وربعها في الماء والخارج ثلثة اشبار كم اشبارها

فبا الاربعة المتناسبة اسقط الكسرين من مخرجهما ... ١٢

لان ثلثة ارباع الشئ قد نقص منه ربعه فاذا زيد على
ما يقابله ثلثه صار ستة دلالة الشئ الكامل لان الثلث
المزيد والربع المنقوص فزيد على الدرهمين
ثلثهما لتعادل الشئ الكامل ليصير درهمين وثلثي درهم

ان اعطيتني ربع ما معك على ما معي تم لي ثمنها
فكم مع كل منهما وكم الثمن فبالجبر نفرض ما مع
الاول شيئا وما مع الثاني ثلثة لاجل الثلث
فان اخذ الاول منها درهما كان معه شئ ودرهم
وهو الثمن وان اخذ الثاني ما قاله كان معه ثلثة دراهم
وربع شئ يعدل شيئا ودرهما وبعد المقابلة درهمان
يعدلان ثلثة ارباع شئ فالشئ درهمان وثلثان
وما مع الثاني الثلثة المذكورة فالثمن ثلثة دراهم وثلثا
درهم فاذا صححت الكسور كان مبلغ الاول
ثمانية ومع الثاني تسعة والثمن احد عشر درهما و
المسئلة سيالة ولاستخراجها وامثالها طرق
سهل ليس من الطرق المشهورة هو ان تنقص من
مسطح مخرجي الكسرين واحدا ابدا يبقى من الدائرة
ثم احد الكسرين يعني ما مع احدهما ثم الآخر يبقى
ما مع الآخر ففي المثال تنقص من الاثني عشر

ماخذ — واسط — مجهول — معلوم
اثنى عشر

يبقى خمسة فنسبة الاثني عشر اليها كنسبة المجهول
الى الثلثة والخارج من قسمة مسطح الطرفين
على الوسط سبعة وخمس وهو المط وبالجبر لانك
تعادل شيئا الا ثلثة وخمسه اعني ربع شئ و
ثلثه ثم تقسمها على الكسر ما قرو بالخطاين
لانك تفرضها اثني عشر ثم اربعة وعشرين فيكون
الفضل بين المحفوظين ستة وثلثون وبين الخطاين
خمسة وبالتحليل تزيد على الثلثة مثلها وخمسها لان
الثلث والربع من كل عدد ليسا وكلي ما بقي وخمسه
وقس على ذلك امثاله تنظر النسبة بين الكسور
الملقاة وبين ما بقي من المخرج المشترك
وتزيد على العدد الذي اعطاه السائل بمقتضى
تلك النسبة وهذا من خواص هذه الرسالة
رجلان حضرا بيع دابة فقال احدهما للآخر ان
اعطيتني ثلث ما معك على ما معي تم لي ثمنها وقال الآخر

واحداً ثم اربعة ثم ثلثة ليبقى كل من المجهولات
الثلثة السابعة ثلثة اقداح مملوة احدها
باربعة ارطال عسلاً والآخر خمسة خلاً والآخر
تسعة ماءً صبّت في اناءٍ واحدٍ ومزجت
سكنجبيناً ثم ملئت الاقداح منه فكم من كلٍّ
فاجمع الاوزان واحفظ المجتمع واضرب ما في
كل قدحٍ في كلٍّ من الاوزان الثلثة واقسم
الحاصل على المحفوظ فالخارج ما فيه من النوع
المضروب فيه فتضرب الاربعة في نفسها وتقسم
كما مرّ ففي الرباعي ثمانية اتساع رطل عسلاً ثم
في الخمسة كذلك ففيه رطل وتسع خلاً ثم في التسعة
ففيه رطلان ماءً والكل اربعة ثم تضرب الخمسة
في نفسها وفي الاربعة والتسعة وتفعل ما مرّ يكن
في الخماسي رطل وثلثة اتساع ونصف تسع خلاً
ورطل وتسع عسلاً ورطلان ونصف ماءً والكل

خمسة ثم تفعل ذلك بالتسعة يكن في التساعي رطلان
عسلاً ورطلان ونصف خلاً واربعة ارطال ونصف
ماءً والكل تسعة الثامنة قيل لشخصٍ كم مضى
من الليل فقال ثلث ما مضى يساوي ربع ما بقي
فكم مضى وكم بقي فبالجبر افرض الماضي شيئاً
والباقي اثني عشر الا شيئاً فثلث الماضي يعدل
ثلثة الا ربع شيء وبعد الجبر ثلث الماضي وربعه
يعدل ثلثة فالخارج من القسمة خمسة وسبع
وهو الساعات الماضية فالباقية ست وستة
اسباع ساعةٍ وبالاربعة المتناسبة اجعل
الماضي شيئاً والباقي اربع ساعات لاجل الربع
فثلث الشيء يساوي ساعةً فالشيء الماضي ثلث
ساعات والكل سبع فنسبة الثلثة الى السبعة
كنسبة المجهول الى اثني عشر فاقسم مسطح الطرفين
على الوسط يخرج خمسة وسبع التاسع رمح

مركوز في حوض والخارج من الماء منه خمسة اذرع
مال مع ثبات طرفه حتى لاقى راسه سطح الماء
فكان البعد بين مطلعه من الماء وموضع ملاقات
راسه له عشرة اذرع كم طول الرمح فبالجبر نفرض
الغائب في الماء شيئاً فالرمح خمسة وشيء ولا
ريب انه بعد الميل وتر قائمة احد ضلعيها العشرة
الاذرع والآخر قدر الغائب منه اعني الشيء
فمربع الرمح اعني خمسة وعشرين ومالاً وعشرة
اشياء مساوٍ لمربعي العشرة والشيء اعني مائة
ومالاً بشكل العروس وبعد اسقاط المشترك
يبقى عشرة اشياء معادلة لخمسة وسبعين والخارج
من القسمة سبعة ونصف وهو قدر الغائب
في الماء فالرمح اثنى عشر ذراعاً ونصف ولاستخراج
هذه المسئلة ونظائرها طرق اخرى تطلب
مع براهينها من كتابنا الكبير وفقنا الله لاتمامه

تتمة قد وقع للحكماء الراسخين في
هذا الفن مسائل صرفوا في حلها افكارهم ووجهوا
الى استخراجها انظارهم وتوسلوا الى كشف نقابها
بكل حيلة وتوصلوا الى رفع حجابها بكل وسيلة
فما استطاعوا اليها سبيلاً ولا وجدوا عليها
مرشداً ودليلاً فهي باقية على عدم الانحلال
من قديم الزمان مستصعبة على سائر الاذهان
الى هذا الآن وقد ذكر علماء الفن بعضها في متعلقاتهم
واوردوا سطرا منها في مؤلفاتهم تحقيقاً لاشتمال
هذا الفن على المستصعبات الابيات والزاماً لمن
يدعي عدم العجز في الحسابيات وتحذيراً للكملة
من التزام الجواب عما يورد عليهم منها وتنبيهاً لاصحاب
الطبائع الوقادة على حلها والكشف عنها
وانا اوردت في هذه الرسالة سبعة منها
على سبيل الانموذج اقتداءً بآثارهم واقتفاءً

لاثارهم وهي هذه عشرة مقسومة بقسمين اذا زيد
على كل جذره وضرب المجتمع في المجتمع حصل عدد
مفروض الثانية مجذور ان زدنا عليه
عشرة كان المجتمع جذرا او نقصناها منه وكان
للباقي جذر الثالثة اقل زيد بعشرة الاجذر
ما لعمر ولعمر بخمسة الاجذر ما لزيد الرابعة عدد
مكعب قسم بقسمين مكعبين الخامسة عشرة
مقسومة بقسمين اذا قسمنا كلا منهما على الآخر
وجمعنا الخارجين كان المجتمع مساويا لاحد قسمي
العشرة السادسة ثلث مربعات متناسبة
السابع ٢ مجموعها مربع مجذور اذا زيد عليه جذره
ودرهمان او نقص منه جذره ودرهمان كان
المجتمع او الباقي جذرا هذا واعلم ايها الاخ
العزيز الطالب لنفائس المطالب اني
قد اوردت لك في هذه الرسالة

الوجيزة بل الجواهر العزيزة من نفائس
عرائس قوانين الحساب ما لم يجتمع الى
الآن في رسالة ولا كتاب فاعرف قدرها
ولا ترخص مهرها وامنعها عمن ليس اهلها
ولا تزفها الا على حريص على ان يكون بعلها
ولا تبذلها الكثيف الطبع من الكلاب ه
لئلا تكون معلقا للدر في اعناق الكلاب
فان كثيرا من مطالبها حري بالصيانة والكتمان
حقيق بالاستتار على اكثر اهل هذا الزمان
فاحفظ وصيتي اليك
والله حفيظ عليك

تمت يوم السبت
في شهر محرم الحرام

باب العلة التي من اجلها زيد في حروف سليمان حرف
من حروف اسم ابيه داود ع التي سمي داود ع
التي من اجلها سخرت الريح لسليمان ع التي من
اجلها تبسم من قول النملة ضاحكا عبد الله بن محمد بن عبد
الوهاب القرشي قال حدثنا منصور بن عبد الله الاصفهاني
الصوفي قال حدثني علي بن مهرويه القزويني قال حدثنا سليمان الغاز
قال سمعت علي بن موسى الرضا عليهما السلام يقول عن ابيه موسى بن
جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عليهم السلام في قوله عز وجل فتبسم ضاحكا
من قولها لما قالت النملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم
سليمان وجنوده حملت الريح صوت النملة الى سليمان وهو مار في
الهواء والريح قد حملته فوقف وقال علي بالنملة فلما اوتي بها
قال سليمان يا ايتها النملة اما علمت اني نبي واني لا اظلم احدا
قالت النملة بلى قال سليمان فلم حذرتهم ظلمي وقلت يا ايها
النمل ادخلوا مساكنكم قالت النملة خشيت ان ينظروا الى زينتك
فيفتتنوا بها فيبعدون عن الله تعالى ذكره ثم قالت النملة انت
اكبر ام ابوك قال سليمان بل ابي داود قالت النملة فلم زيد في حروف
اسمك حرف على حروف اسم ابيك داود قال سليمان ما لي بهذا
علم قالت النملة لان اباك داود داوى جرحه بود فسمي داود
وانت سليمان ارجو ان تلحق بابيك ثم قالت هل تدري لم سخرت
لك الريح من بين سائر المملكة قال سليمان ما لي بهذا علم قالت
النملة يعني عز وجل بذلك لو سخرت لك جميع المملكة كما سخرت
لك هذه الريح لكان زوالها من يديك كزوال الريح فحينئذ
تبسم ضاحكا من قولها من عدد الرابع

عن محمد بن سليمان الديلمي عن ابيه قال جاء رجل الى سيدنا الصادق
عليه السلم فقال له اشكو اليك دينا ركبني وسلطانا احشمه واريد
ان تعلمني دعاء اغتنم به غنيمة اقضي بها ديني واكفي بها ظلم
سلطاني فقال له اذا جنك الليل فصل ركعتين تقرا في الاولى
منهما الحمد وآية الكرسي وفي الثانية الحمد وآخر الحشر من
قوله لو انزلنا هذا القرآن على جبل الى آخر السورة ثم
خذ المصحف فدعه على راسك وقل بحق هذا القرآن وبحق
من ارسلته به وبحق كل مؤمن ومؤمنة مدحته فيه
وبحقك عليهم فلا احد اعرف بحقك منك يا الله عشر
مرات يا محمد عشر مرات يا علي عشر مرات يا فاطمة
عشر مرات يا حسن عشر مرات يا حسين عشر مرات
يا علي بن الحسين عشر مرات يا محمد بن علي عشر مرات
يا جعفر بن محمد عشر مرات يا موسى بن جعفر عشر
مرات يا علي بن موسى عشر مرات يا محمد بن علي
عشر مرات يا علي بن محمد عشر مرات يا حسن بن
علي عشر مرات يا حجة الله عشر مرات ثم تسال الله
الله حاجتك قال فمضى الرجل وعاد اليه بعد مدة
وقد قضى دينه وصلح له سلطانه وعظم يساره
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای حضرت حق تعالی و درود و صلوات سید ما مصطفی
و آل و اصحاب آل عبا دأب مصنفین و شارحین و رسم
و عادت عالمین و راسخین آنست که در دیباجه نصوص و شروح
خویش نادره کلمات و بسیط عبارات نمایند بوجه بلاغت و فصاحت
فلاجرم ناچار است مرعی داشتن صنایع و بدایع تراکیب بهوا
فی علوم بدیعیه و قواعد خواص فصیحه مندرج و ماخوذ باشد
چون افضل المحققین و اکمل المدققین سعد الملة والدین طیب
الله ثراه شروع در تشریح مختصر عز الملة والدین زنجانی کرده همچنان
در دیباجه شرح خویش اداء عبارت فصیحه کرده است بوجه تسجیع
و مجازات و استعارات و قدوة الفصحاء و الراشدین سید محمد
بن هادی الحسینی المیرانی حصر و تعداد آن کرده بعبارات فارسیه بالی
متفرقه ملاحظه کرده فرایاد خاطر آرند و موجب مثوبت
عظمای وی گردد و بالله التوفیق چون اهل فن بیان
مجاز را ابلغ از حقیقه گرفته اند و گفته اند که المجاز ابلغ من الحقیقة
پس در ذکر الفاظ بوجه مجاز مبالغه بیشتر باشد از وجه حقیقت
و مجاز استعمال لفظ است بغیر ما وضع له اولاً یعنی برای معنی استعمال

میکنند

میکنند که آن لفظ را در وضع اول برای آن معنی وضع نکرده باشند
و آن استعمال بواسطه مناسبتی و مشابهتی باشد چون گویی کر
الاسد و اراده کنی مرد دلاور را و مناسبت و مشابهت در میان
شان دلاوریست و مناسبت و مشابهت در مجاز قدری و انگی
هست بی قصد مبالغه و اگر دران مجاز قصد مبالغه کنند در
مناسبت و تشبیه آن مجاز را استعاره می نامند پس معلوم شد که
استعاره از قسم مجاز هست چه در هر دو مناسبت و مشابهت
معتبر هست اما در مجاز غیر استعاره مناسبت و مشابهت اندکیست
بی قصد مبالغه و در استعاره مناسبت و مشابهة معتبر است
با قصد مبالغه و معنی استعاره در لغت عاریه جستن باشد
و باصطلاح اهل این فن بیان ذکر کردن یکی از دو طرف تشبیه
هست یعنی ذکر کردن مشبه و یا مشبه به و اراده کردن طرف آخر
ذکر را با دعوی اینکه مشبه در جنس مشبه به داخل است در حالتی که
دلالت کنند بر آنکه مشبه در جنس مشبه به داخل هست اثبات
کردن تو برای مشبه آن را که مختص هست بر مشبه به چنانکه گویی اسد
در حمام هست و اراده کنی مرد دلاور را و استعاره اعتبار
می کنند چهار چیز را اول مستعیر را که متکلم هست دوم
مستعار را که لفظ مشبه به هست سیم مستعار منه را که معنی
مشبه به هست یعنی ذات اسد چهارم مستعار له را که معنی مشبه است

یعنی هر دو لا ور مثلا و اقسام و انواع استعارات که درین
دیباچه مذکورست پنج است استعارهٔ مکنیه و استعاره بالکنایه
هم میکویند و استعارهٔ تخییلیه و استعارهٔ ترشیحیه و
استعارهٔ مصرحه که استعارهٔ تصریحیه هم می کویند و استعاره
تمثیلیه و هر یکی ازین استعارات بدو قسم اند اصلیه و تبعیه
اصلیه چون استعارهٔ در مشتق منه یعنی در مصادر و
مفردات و تبعیه چون استعاره در فعل و سایر مشتقات و
تثنیه و جمع و بیان هر یکی ازین اقسام و انواع استعارات را
در محل شان ذکر خواهد رفت و چون درین دیباچه ا
عتبار سجع نموده است لابد است بیان سجع و اقسام
و انواع آن سجع میکویند و نفس کلمهٔ آخر را می خواهند
در یک فقره از نثری که موافق کلمهٔ دیگر باشد از
فقرهٔ دیگر و گاه باشد که سجع بکویند و اراده کنند موا
فقت دو کلمه را و یا اراده کنند دو فاصله را بر نثر در یک
حرف یعنی که حرف آخر هر دو یکی باشد یعنی هر دو را باشد
یا مما یا غیرهما اینها و سجع بر سه قسم است سجع متوازی
و سجع مطرف و سجع متوازن سجع متوازی آنست که
رعایت کنند میان دو کلمه وزن را باوجود اتفاق
حرف آخر در وشان چون قوله تعالی فیها سرر مرفوعة

ولفظ

ولفظ تواتر را بالفظ ترادف سجع متوازنست و لفظ نعمایه را
بالفظ آلایه سجع متوازنست و لفظ زاهره را بالفظ ظاهره
سجع متوازیست باعتبار اغبات و لفظ متوافره را بالفظ
متکاثره سجع متوازیست و لفظ انام را بالفظ اعلام سجع مطرفست
ولفظ آل را بالفظ اصحابه سجع مطرفست و لفظ الایمه را با
لفظ ازمه سجع متوازیست و لفظ اسلام را بالفظ اعلام
سجع مطرفست و لفظ غنی را بالفظ تفتازانی سجع مطرفست
ولفظ احواله را بالفظ آماله سجع متوازیست و لفظ فا
ضل را بالفظ کامل سجع متوازیست و لفظ محققین را
بالفظ الدین سجع مطرفست و لفظ ینطوی را بالفظ
یحتوی سجع متوازیست و لفظ علی مباحث را بالفظ علی
قواعد سجع متوازنست و لفظ شریفه را بالفظ لطیفه سجع
متوازنست و لفظ صحابه را بالفظ ثغابه سجع متوازنست
ولفظ ینکشف را بالفظ ینکشف سجع مطرفست
ولفظ غوامضه را بالفظ جامضه سجع مطرفست
ولفظ یتحرج را بالفظ ینکشف سجع متوازنست و لفظ
فواید را بالفظ زواید سجع متوازیست و لفظ فکری را بالفظ
نظری سجع مطرفست و لفظ الفاتر را بالفظ القاصر سجع
متوازنست و لفظ قادر را بالفظ فاتر و قاصر سجع متوازیست

برای زهر مجازیکه حمد الله درینجا استعارهٔ ترشیحیه است
جر ریاض از ملائمات مستعار منه است که زهر حقیقی است
و در اضافه ریاض بکلام در قول که ریاض الکلام استعاره
بالکنایه و استعارهٔ ترشیحیه است از انجاکه تشبیه زده ست کلام را
بآنچیزی که ثابت میشود یعنی میروید در ریاض یعنی در بوستانها
چون درختان میوه دار و سایر ریاض و وجه تشبیه حیثیت جا
اصل شدن نفع دار هر دو یعنی در کلام و در ما ینبت فی الریاض
پس مجرد این تشبیه فقط استعاره بالکنایه است و اثبات ریاض که
مختص است بآنچه ثابت میشود در بوستان برای کلام استعاره
بالکنایه است پس محقق گشت که استعاره بالکنایه مجرد تشبیه را می
گویند و استعارهٔ تخییلیه مجرد اثبات آنچه مختص است بمشبه به برای مشبه
و این اختیار صاحب تلخیص است و مذهب متاخرین
نه اختیار متقدمین و سکاکی که صاحب مفتاح است پس تشبیه با
لکنایه آنست که تشبیه زده اند کلام را بآنچه ثابت میشود در بوستا
نها و اسم آن را صریح بجا ذکر نکرده اند برای کلام بلکه دلالت
کرده اند بران بذکر خواص و لوازم اما تسمیه باستعاره کرده
مجرد تسمیه است من غیر اعتبار مناسبت لغوی اما اعتبار
متقدمین آنست که تشبیه زنند شی را بشی و صریحا ذکر نکنند
لفظ مستعار را برای مستعار له بلکه ذکر کنند بعضی از لوازم

کرده

کرده است بیان را بحایکه از جهة ترتیب اشیا که ورد بیان ترتیب
دربیان ترتیب مقدمات است و در حوک ترتیب لحمه و سدی
است و ذکر کرده است بنان را که لازم حائک است برای
بیان بمذهب متقدمین اما بمذهب متاخرین همین مجرد
تشبیه است بیان بحایک استعارهٔ تخییلیه است و در اسنان
الاقلام استعاره تجریدیه است و استعارهٔ تجریدیه آنست که
ذکر کنند بعضی از تشبیه برای مستعار له ملائمات ویرا وا
سنان الاقلام از ملائمات کلام فصیح است که آلهٔ تحریر
است پس در قول حائک سنا البیان و اسنان الاقلام
جمع کرده است میان استعاره ترشیحیه و استعاره
تجریدیه و مطلوب درینجا زیادتی مبالغه است
و اسنان الاقلام ذو وجه ذکر را احتمال دارد وجه
اول آنکه تشبیه زنند اقلام را باصحاب اسنان
و وجه تشبیه میان شان آن باشد که هر یکی از و
شان ذوات اجزا اند و اجزاء آله اند در تحصیل
افعال مطلوب است از وشان مثلا مطلوب
از اسنان اقلام کتابت است و از ذات الا
سنان مضغ یعنی جاویدن و اثبات کنند اسنا
ن را برای هر دو از اقلام و ذوی الاسنان تا آن

و قول شارح که غرة الحواله معنی غره اول شی است
و اگر غرة الحواله گویند و تمام احوال را اراده کنند از
مان تسمیه کل است باسم جزو و او مجاز مرسل است
و استعاره نیست و مجاز مرسل آنست که علاقه
یعنی سبب تسمیه شی بشی غیر مشابهة فیما بین
اوشان باشد مثلا ید میگویند و نعمت اراده
میکنند و سبب تسمیه نعمت بید مشابهه
نیست میان نعمت و ید بلکه ید علة فاعلیه نعمت است
که حاصل می آید نعمت از ید و واصل میشود بمنعم
الیه و اگر غره میگویند و غره خیل اراده
می کنند که سپیدی در پیشانی خیل است
مقدار فوق درهم آن زمان استعاره با
لکنایه و استعاره تخییلیه است از انجا که
تشبیه زده است احوال را بغره که جمع اغره
است و مراد با غره اسب است که در پیشانی
وی سپیدی باشد فوق درهم و وجه مشابهة
آنکه حسن کل واحد از وشان بابش می کند
پس صاحب وی را از بد بکما و تشبیه احوال
بغره استعاره بالکنایه است و اثبات غره که بیاض

آنکه در مرد و ظهور و انجلا است و بعد از ان استعاره
کرده است لفظ تبییض را برای لفظ توضیح و این
استعاره مصرحه اصلیه است و بعد از ان این اشتقاق
کرده باشد لفظ تبیض را از لفظ تبییض و این
استعاره مصرحه تبعیه است پس حاصل آید درینجا
دو استعاره یکی اصلیه است و یکی تبعیه است و در
این استعاره زیادتی مبالغه است در توضیح و قصد
مبالغه مشترک است جمیع استعارات اما درین ماده که تشبیه
تبییض است دلالت کننده بر است و فایده بیشتر
هید هد قصد مبالغه را زیرا که بناء استعاره درینجا
بنا بر تناهی تشبیه است بر ادعای آنکه مشبه داخل
در جنس مشبه به است پس با وجود آنکه بیاض اشهر
محسوسات مبصره است هرگاه که توضیح را تشبیه
بر تبییض زنند و صورت تشبیه را معنی کرد اند
تا بنای استعاره بر تناهی تشبیه کرد افاده این
میکند که توضیح در صورت انجلا و اشتهار بمرتبه
رسیده است که فرقی نیست میان توضیح و تبییض
که از حداث بیاض است وجه دوم آنکه ذکر کنند
تبییض را که مدعم توضیح است و اراده کنند تو

الفاظ است چنانکه دختران العذرا تحت حجاب سترند و ذکر
کرده است نقاب را برای وجه بهمین تشبیه وجه بر کنیزکی
استعاره بالکنایه است و اثبات نقاب برای وجه استعاره
تخییلیه است و جائز است که تشبیه زنند نفس معانی را
برای حسن که در پرده عصمت بوده باشند من غیر
اعتبار و ملاحظه وجه با مجرد تشبیه مذکور استعاره با
لکنایه بوده است و اثبات وجه برای استعاره تخییلیه و ذکر
نقاب که از ملایمات مستعار منه است زنان ذات
حسن اند استعاره ترشیحیه بوده باشد و در حلوه
حامض استعاره مصرحه اصلیه است زیرا که تشبیه زده است
کلام را بحلوه و حامض و استعاره کرده زیرا که کلام شیرین و غیر
شیرین است و وجه مشابهه میان شان ملایمت طبع است
مدرک است چه در شیء حلوی و کلام مستحسن و مرغوب
بملایمه طبع است و میل طبع بر آن و در شیء مر و کلام مستقبح
هر دو و نفرت طبع مدرک است و تبعید خاطر بر آن پس ذکر کرده
لفظ حلوه و حامض غیر مشتق اند و درین جا دو استعاره موجود است
یکی استعاره حلوه و یکی استعاره حامض اگرچه هر دو استعاره
مصرحه اصلیه اند و در قول دیگر با فرعه تشبیه زده است ترشیح
اجزای شرح خویش را بافرای شیء یعنی بریدن چیزی که برنزند

کفر که و لا تکونوا کالذی نقضت غزلها تشبیه زده است
خدای تعالی ابطال عهد را بنقض حبل و این استعا
ره مصرحه اصلیه است که استعاره کرده است و ذکر کرده
هر جا نقض را برای ابطال عهد و بعد از آن اشتقاق کرده
از نقض ینقضون را و این استعاره مصرحه تبعیه است و این
مجرد تشبیه ابطال عهد بر نقض حبل استعاره بالکنایه است
و قرینه مثل استعاره مصرحه واقع شده است نه استعاره
تخییلیه پس معلوم گشت و محقق شد که میان استعاره
بالکنایه و استعاره تخییلیه لازم حقیقی نیست و اوشان
متلازمان نه و این قول صاحب تلخیص و سایر متاخرین
استعاره بالکنایه و استعاره تخییلیه اعراض معنویه اند که
هر دو معقلا اند مر متکلم را در کلام وی متلازمان اند که تحقق ا
حدهما متوقف است بر تحقق آن دیگر زیرا که استعاره
تخییلیه لازم است قرینه استعاره بالکنایه واقع شود و
همچنان استعاره بالکنایه لازم است که قرینه استعاره
تخییلیه واقع شود چه متاخرین و صاحب تلخیص استعاره
بالکنایه مجرد تشبیه را گرفته اند و استعاره تخییلیه مجرد اثبات
امر یراکه مختص بمشبه به برای مشبه من غیر اعتبار آنکه
قرینه استعاره بالکنایه استعاره مصرحه تبعیه و یا اصلیه واقع

موالت في بلطف لدفع ام الصبيان روى
انه مكتوب في قلنوة ملك الروم ٥

بسم الله الرحمن الرحيم

فـ ح صـ حـ قوله تعالى ونزل من القران ما هو شفاء
ورحمة للمؤمنين بسم الله الرحمن الرحيم اودعت نفسي
واهلي ومالي واولادي ومن معي وما معي
في ارض سقفها وعلي بابها والفاطمة والحسن
والحسين وعلي ومحمد وعلي وجعفر وموسى
وعلي والحسن والحجة المنتظر حيطانها
والملائكة حراسها والله من ورائهم محيط
بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ وصلى
الله على محمد وآله اجمعين مجرب بسيار

